

نگاهی به تاریخ قرآن

مؤلف: جان برتن

ترجمه و حواشی: حسن رضایی*

چکیده: به عقیده نویسنده، انگیزه عثمان در جمع قرآن، هراس از گسترش اختلاف قرائت‌ها در میان مسلمانان بود که مبادا آن اختلاف، مسلمانان را چون یهودیان و مسیحیان بر سر کتابشان به اختلاف دچار سازد. پیش از او، ابوبکر آیات قرآنرا گرد آورد، ولی آن مجموعه را منتشر نکرد، عثمان که از فقدان مصحف واحد در میان مسلمانان احساس خطر می‌کرد، قرآن گردآوری شده ابوبکر را انتشار داد.

مترجم در چند مورد، نقدهایی بر کلام جان برتن بیان کرده است، از جمله: روایت زهری در کتاب المصاحف، نظر شیعیان در مورد قرآن، روایات نزول قرآن به هفت حرف، نزول قرآن به لهجه قریش، تبدیل کلمات قرآن به مترادف آنها.

واژه‌های کلیدی: برتن، جان / جمع قرآن / عثمان / اختلاف قرائت‌ها / حدیث سبعة احرف / دیدگاه شیعه در باب قرآن.

لَوْ خُوعَ مَلَكٌ ظَوْرًا شَتَكِي مَعَهُ نَقَلَى مَوْجَمَ رِيَّةٍ
 جَاءَ كَلِّ لَمْ يَكُنْ قَدْ مَلَكٌ شَتَا شَدَّ وَ قَوَّطِ
 وَجَمَ وَ هُوَ نَحَبٌ نَيْفٌ وَ بَلَدٌ يَشْطَلُ وَجَمَ وَ يَلَنُ
 مَلَكٌ لَوْ شَدَّ تَلَا

جمع‌آوری عثمان

براساس اطلاعات حدیثی، جمع‌آوری عثمان، می‌تواند گردآوری اصلی نامیده شود. روایات ناظر به انگیزه‌هایی که عثمان را در به عهده گرفتن این امر وادار کرد، ناسازگار می‌نمایند. برخی از این روایات، سهم او را تنها در حد تکمیل کردن عملی می‌دانند که پیش از او جریان داشته، ولی با مرگ نابه‌هنگام سلف برجسته‌اش، عمر، متوقف گردید.

روایات دیگر، ابتکار عمل عثمان را به خاطر کتاب خدا نمی‌دانند؛ بلکه آن را کاملاً در ارتباط با تاریخ تحول متون مصحف به حساب می‌آورند. مطابق این روایات، ابتکار عمل عثمان، با میزان آیات قرآنی باقی مانده تا زمان او، ربطی نداشته است. به بیان دقیق‌تر، هدف او از چنین اقدامی، یک‌گزینش بود؛ گزینشی از میان انبوه متون قرآنی رقیب که هرکدام ادعای تنها یادبود موثق از وحی نازل شده به محمد ﷺ را داشتند. حاصل این گزینش، متن واحدی بود که به طور رسمی منتشر شد و مورد پذیرش مسلمانان قرار گرفت. از این به بعد، هیچ‌گونه تخطی و انحرافی از آن متن، پذیرفته یا درواقع، ممکن نیست؛ زیرا این مطلب هم نقل شده است که عثمان، به نابودی تمام دیگر متون قرآنی ثبت شده، فرمان داد.

پیدا است که این مطالب، فقط اظهارنظرهای مختلف درباره انگیزه‌های رقم‌زننده ابتکار عثمان نیستند؛ بلکه نظرات کاملاً ناسازگار درمورد تاریخ قرآن هستند. تاکنون تناقض اصلی بین این دو دیدگاه، درک نشده است. این مسأله که «ابوبکر اجزای پراکنده قرآن را در صحف جمع‌آوری کرد و عثمان آن صحف را در مصحفی گرد

آورد» (ابن حجر، فتح، ج ۹، ص ۱۸)، با این موضوع که «ابوبکر پس از قتل حافظان قرآن در جنگ یمامه، قرآن را در مصاحفی گرد آورد و بعدها عثمان از این مصاحف، متن واحدی را به وجود آورد»، کاملاً یکسان نیست. این مسأله که «ابوبکر قرآن را بین دو جلد جمع‌آوری کرد» با این موضوع که «عثمان تنها یک متن واحد را به وجود آورد»: (عُثْمَانُ الَّذِي جَمَعَ الْمَصَاحِفَ عَلَى مِصْحَفٍ وَاحِدٍ)، فرق دارد. این مسأله که «عثمان مسلمانان را بر مبنای متن واحد متحد کرد» (دانی، کتاب‌المقنع، ص ۹): (جَمَعَ عُثْمَانُ النَّاسَ عَلَى هَذَا الْمِصْحَفِ)، با این موضوع که «ابوبکر عمل «جَمْعُ الْقُرْآنِ»، را انجام داد»، یک‌سان نیست (همان، ص ۷). جمع‌آوری قرآن از ابتدا (جمع القرآن فی الصحیفه، فی صحف، فی مصحف، بین اللوحین) فعالیتی متمایز است و چنان که دیدیم، به افراد زیادی از نسل صحابه، شامل هر چهار خلیفه بلا فصل [حضرت] مُحَمَّدٌ ﷺ که رهبران حکومت بودند، نسبت داده شده است. این چهار نفر عبارتند از: ابوبکر، عمر، عثمان و [حضرت] علیؓ.

تهیه متن مورد توافق همگان (جمع المصاحف علی مصحف واحد، جمع الناس علی مصحف) که در آن ریشه «ج م ع» از معنای «جمع‌آوری» تهی گردیده و به معنای «مقابله کردن» و «تطبیق دادن»، به کار برده می‌شود، اقدامی است که با نخستین جمع‌آوری، فرق دارد و تنها به یکی از جانشینان [حضرت] مُحَمَّدٌ ﷺ یعنی عثمان بن عفَّان (م ۶۴۴-۶۵۴ م) نسبت داده شده است.

بنا بر روایت «جمع القرآن»، اجزای قرآن تقریباً تا دوازده سال بعد از رحلت پیامبر ﷺ، در یک جا گرد نیامدند. این زمان، بیان‌گر تأخیر بسیار زیاد وزمانی است که یاران ارشد [حضرت] مُحَمَّدٌ ﷺ در سرزمین‌های فتح شده پراکنده گشته و بسیاری از مسلمانان نسل اول، از دنیا رفته بودند؛ این موارد، بر دامنه مشکلات این اقدام می‌افزود.

به نحوه نگه‌داری متون قرآنی اطمینان شد و قرآنی بودن آنها، به وسیله توسل به

مطالبه دو شاهد واجد شرایط تضمین گردید؛ مطالبه‌ای که در اسلام برای شهادت دادن درمورد سندی مکتوب آمده است و جنبه فنی و رسمی دارد.

نظر دیگر یا همان نظر «جمع المصحف» ما را به پذیرش دیدگاهی مخالف با نظر مذکور ملزم می‌کند. بر مبنای این دیدگاه مخالف، نه تنها متون قرآنی در تاریخی به مراتب زودتر مرتب، حفظ و جمع‌آوری شده بود، بلکه این کار، در فرصت‌های بی‌شمار و توسط افراد فراوانی صورت گرفته بود. هم‌زمان با روی کارآمدن سومین خلیفه پیامبر ﷺ چنان حجم انبوهی از اطلاعات وجود داشت که به وجود آمدن متن مورد توافقی که گوناگونی نپذیرد، نه تنها ممکن، بلکه ضروری بود؛ این امر درحالی بود که بسیاری از بهترین کسانی که می‌توانستند این اقدام حیاتی را به سرانجام موفقیت‌آمیز برسانند، خوش‌بختانه هنوز زنده بودند.

روایات مسلمانان، توافق نسبتاً فراگیری درمورد محتویات قرآن، نقل می‌کنند؛ با این وجود، روایاتی نیز هست که حاکی از اختلافاتی در مورد قرائت صحیح آن است. این اختلافات، درمورد متنی است که آن متن مورد اتفاق همه است. به نظر می‌رسد که این اختلافات ساختگی باشند.

روایت زیر در صدد بیان مطلبی است که از آن به «قرائت‌های گوناگون قرآن» یاد می‌شود و ساخته نسلی است که با مفهوم تواتر قرآن آشنا بودند:

«حذیفه بن یمان از مرز آذربایجان و ارمنستان که لشکریان شام و عراق در آن جا گرد آمده بودند، مستقیم به سراغ عثمان رفت. او فرصتی یافته بود تا اختلافات منطقه‌ای درباره قرآن را شاهد باشد. [بر اثر این اختلافات، حذیفه را ترسی عمیق فراگرفت] و به عثمان توصیه کرد: «ای امیر مؤمنان! این امت را دریاب قبل از آن که مانند یهود و نصارا در کتاب خود، اختلاف ورزند!» عثمان کسی را نزد حفصه فرستاد تا صحف خود را به رسم عاریت به او بدهد (صحفی که از ابوبکر، به پدرش



عمر رسیده بود و به عنوان میراث پدر به او منتقل شد و در اختیارش بود) تا در نتیجه بتواند از روی آنها رونویسی کند و در مصاحفی گرد آورد و سپس برگرداند. حفصه، صحف را نزد عثمان فرستاد و عثمان با فراخواندن زید، سعید بن عاص، عبدالرحمن بن حارث بن هشام و عبدالله بن زبیر، به آنان فرمان داد تا آن صحف را رونویسی کرده و در چندین مصحف گرد آورند.^۱ او با مخاطب قراردادن این گروه که قریشی بودند،^۲ گفت: «هرگاه شما در چیزی از قرآن با زید اختلاف پیدا کردید، مورد اختلاف را به لهجه قریش بنویسید؛ زیرا قرآن به آن لهجه نازل گردیده است». زمانی که کار به پایان رسید، عثمان نسخه‌ای را به هریک از مراکز اصلی حکومت فرستاد و فرمان داد تا مصاحف دیگر سوزانیده شوند. زهری می‌گوید:

خارجة بن زید به من اطلاع داد که زید گفت: «متوجه شدم آیه‌ای از سوره احزاب که خود تلاوتش را از پیامبر ﷺ شنیده بودم، در میان نیست و آن را نزد خزیمه بن ثابت یافتیم و سپس در مکان مناسب جای دادم» (ابن ابی داود، کتاب المصاحف، ص ۱۸-۱۹).

نقد: ^۳ درباره روایت زهری که از نظر گذشت، نکاتی قابل تأمل است:

۱. آن آیه سوره احزاب که مفقود شده بود، آیا از قرآنی که در زمان ابوبکر

۱. باید توجه داشت، هیأتی که عثمان انتخاب کرد در وهله اول برای نوشتن نسخه «امام» یعنی نسخه اصلی بود. اما کار هیأت منحصر به نوشتن یک نسخه نشد، بلکه نسخه‌های متعددی نوشتند که به اطراف فرستاده شود و روشن است که برای نوشتن چند نسخه از قرآن در یک مدت کوتاه، آن‌هم با دقتی که درخور یک چنین کار عظیمی بود، دستیاران بیشتری می‌خواست. این است که می‌بینیم محمد بن سیرین تأیید می‌کند که عثمان دوازده تن از قریش و انصار را برای این کار گرد آورد. (ابن ابی داود سجستانی، کتاب المصاحف، ص ۲۵-۲۶)؛ اگرچه در روایت محمد بن سیرین تعداد اندکی از اسامی این افراد بیان شده، اما از بررسی روایات، اکثر اسامی این افراد بدین قرار به دست می‌آید: زید بن ثابت، سعید بن عاص، عبدالله بن زبیر، عبدالرحمن بن حارث، ابی بن کعب، مالک بن ابی عامر، کثیر بن افلاح، انس بن مالک، عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمرو. (رامیار، تاریخ قرآن، ص ۴۲۰).

۲. منظور از این گروه قریشی: سعید بن عاص، عبدالرحمن بن حارث بن هشام و عبدالله بن زبیر است.

۳. در سراسر این گفتار، نقدهای مترجم، با حروف ایرانیک و عرض کمتر در میان متن آمده است.

جمع‌آوری شد نیز مفقود شده بود یا پس از آن گم شد؟
 ۲. در تاریخ اسلام از خزیمه بن ثابت به عنوان جامع و حافظ قرآن یاد نشده است؛ کدام ویژگی در وی باعث شده بود آیه مفقوده نزد وی باشد؟
 ۳. آیا کسانی که در زمان رسول خدا ﷺ به عنوان جامع قرآن معروف بودند یا کسانی که پیامبر ﷺ دستور داده بود مسلمانان قرآن را از آنها اخذ کنند و یا قاریانی که در جنگ‌های رده و یا فتوحات شرکت داشتند، هیچ‌کدام از آن آیه قرآن اطلاع نداشتند؟ آیا صحیح است که آیه‌ای از قرآن طی پانزده سال پس از رحلت پیامبر ﷺ گم شده و پس از این مدت طولانی پیدا شود؟
 ۴. اگر قرآنی که در عهد ابوبکر توسط زید بن ثابت جمع‌آوری شده بود، کامل بود و با توجه به این که هنگام جمع‌آوری قرآن در زمان عثمان از همین قرآن استفاده کردند، چگونه باز آیه‌ای از سوره احزاب گم شد تا این که سرانجام آن را نزد خزیمه بن ثابت یافتند؟ (عسکری، القرآن الکریم، ج ۲، ص ۸۹) - مترجم.

طبری تنها نام دو تن از اعضای انجمن عثمان یعنی، زید و ابان بن سعید بن عاص را ذکر می‌کند (طبری، جامع‌البیان، ج ۱، ص ۶۰). اما بنا بر نظر ناقدان اسناد، ابان پیش از خلافت عثمان در زمان خلافت عمر از دنیا رفته بود. حذیفه، در دسته دیگری از احادیث، از اختلافات متنی، نه تنها بین عراق و شام، بلکه بین گروه‌های رقیب عراقی سخن به میان می‌آورد؛ چنانکه در روایات آمده است:

«در مسجد نشسته بودیم و عبدالله [بن مسعود] مشغول تلاوت قرآن بود. در این هنگام حذیفه در آمد و گفت: «قرائت ابن اُمّ عبد! (یعنی عبدالله) قرائت ابوموسی! سوگند به خداوند اگر به امیرمؤمنان دست یابم، هرآینه او را به ایجاد قرائتی واحد برای قرآن، سفارش خواهم کرد!» عبدالله [بن مسعود] از این سخن سخت برآشفته و با تندی با حذیفه سخن گفت و حذیفه خاموش گشت (ابن ابی داود، کتاب المصاحف، ص ۱۳).

یزید بن معاویه^۱ در زمان ولید بن عُقبه، در مسجد بود و در میان جمعی که حذیفه نیز حضور داشت، یکی از افراد حکومت، بانگ برداشت: «آنان که طرفدار قرائت ابوموسی هستند به نزدیک باب‌الکندة بروند. پیروان قرائت عبدالله [بن مسعود] به گوشه‌ای بروند که به خانه او نزدیک‌تر است.» قرائت آنها از آیه ۱۹۶ سوره بقره با هم هماهنگ نبود. یک گروه می‌خواندند: «أَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ». گروه دیگر تلاوت می‌کردند: «أَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلْكَعْبَةِ». حذیفه سخت برآشفته و با چشمانی برافروخته، برخاست و با وجودی که در مسجد بود پیراهنش را به دور کمر انداخت. این حادثه در زمان خلافت عثمان روی داد. حذیفه فریاد زد: «آیا کسی به حضور امیرمؤمنان می‌رود یا این که خودم بروم؟» این همان چیزی است که در ادیان پیشین اتفاق افتاده است. سپس آرام شد، بر زمین نشست و گفت:

خداوند حضرت محمد ﷺ را فرستاد و او با پیش‌قراولان، به جنگ شکست‌خوردگان رفت تا این که خداوند دینش را پیروز گردانید. خداوند پیامبر خود و اسلام را برتری بخشید و پس از او [پیامبر ﷺ] ابوبکر را برای خلافت تا زمانی که می‌خواست، برگزید و موجب گردید تا او و اسلام به سرعت گام‌هایی بردارند. سپس عمر را برگزید و او در مرکز اسلام بر [تخت خلافت] جلوس کرد. اسلام به سرعت گسترش یافت. سپس خداوند عثمان را برگزید. سوگند به خداوند! اسلام هنوز در حال گسترش است به گونه‌ای که به‌زودی، شما جانشین ادیان دیگر خواهید شد (ابن ابی‌داود، کتاب‌المصاحف، ص ۱۱).

نتیجه‌ای که این روایات ما را به استنباط آن می‌خوانند، آن است که از فرقه‌فرقه شدن اسلام به گروه‌های درگیر با یکدیگر، به‌خاطر اختلاف در قرائت

۱. یزید بن معاویه نخعی کوفی عابد از اشراف و چابک‌سواران نامی عرب در صدر اسلام بود. وی از طرفداران عبدالله بن مسعود به‌شمار می‌رود. یزید بن معاویه در جنگ بلنجر شرکت کرده و با سپاه ترک و خزر جنگ شدیدی نمود. سنگی از باروی بلنجر بر سر او خورد و او را به سال ۳۲ هجری از پای درآورد. (زرکلی، الأعلام، ج ۸، ص ۱۸۸-۱۸۹؛ ابن حجر عسقلانی، تهذیب‌التهذیب، ج ۱۱، ص ۳۱۳).



قرآن، نظیر آن چه در ادیان پیشین اتفاق افتاده، بیم واقعی وجود داشته است. «هدف عثمان و دست آورد او، متحد کردن مسلمانان بر مبنای قرائت واحد و مورد توافق بود.» (ابن حجر، فتح، ج ۹، ص ۱۵).

در زمان خلافت عثمان، معلمان، این یا آن قرائت را به شاگردان خود می آموختند. زمانی که این شاگردان با یکدیگر ملاقات و درباره قرائت، اختلاف می کردند، آن اختلافات را به آموزگاران خود گزارش می دادند. آن معلمان با دفاع از قرائت های خود دیگر قرائت ها را بدعت می شمردند. با رسیدن این اخبار به گوش عثمان، خطاب به مردم گفت: «شما که نزد من هستید، در قرائت قرآن چنین اختلاف می ورزید و آن را به گونه های مختلف، تلاوت می کنید. پس کسانی که در مناطق دوردست اسلامی هستند، حتی از این هم بیشتر، دچار تفرقه هستند. [ای] صحابه محمد ﷺ! یک صدا عمل کنید؛ در کنار هم گرد آیید و نسخه «امام» را برای مسلمانان بنگارید.» (ابن ابی داود، کتاب المصاحف، ص ۲۱).

ظاهراً اختلافات در حوزه قرائت، به مناطق دورافتاده محدود نبود و در مدینه هم رواج داشت. با تأسف باید اذعان داشت که اطلاعات درباره ماهیت این اختلافات، به ما نرسیده است. اطلاعی هم از این که منشاء پیدایش آنها چه بوده، در دست نیست. متحد کردن مسلمانان بر مبنای متنی واحد، اقدامی تصویر شده است که صحابه ساکن مدینه با تلاش مشترک خود، آن را به منصه ظهور رساندند. اقدام مقدس عثمان با هدف تقوای آمیزی که داشت مورد تحسین جمعی از صحابه ارشد [حضرت] محمد ﷺ واقع گشت. هم چنین این اتفاق آرا با توسل به نفوذ [حضرت] علی علیهما السلام تأیید گردید؛ به او نسبت داده شده که تأکید کرده است عثمان پس از مشورت کامل با صحابه درباره مصحف و به ویژه حساس ترین مسأله آن (نابودی همه نوشته های قرآنی به جز متن مورد توافق همگان) اقدام نمود. صحابه به جای آن که به زورگویی او در این باره اعتراض کنند، قاطعیت او را ستودند

و از آن با احترام یاد کردند.

سوگند به خداوند او درباره مصحف جز با مشورت کامل با ما، کاری نکرد. زیرا او گفت: «نظر شما درباره مسأله قرائت چیست؟ شنیده‌ام برخی حتی می‌گویند: قرائت من از [قرائت] تو بهتر است؛ این امر معادل بدعت است.» به او گفتیم در اندیشه چه کاری هستی؟ او پاسخ داد: «نظر من آن است که مسلمانان را باید بر مبنای مصحفی واحد، متحد کنیم تا بدین طریق، اختلافی پیش نیاید.» پاسخ دادیم: تدبیر نیکویی است. آن‌گاه کسی پرسید: «فصیح‌ترین فرد در زبان عربی و آشناترین کس به قرائت قرآن چه کسانی هستند؟» پاسخ دادند: سعید بن عاص، فصیح‌ترین فرد در زبان عربی است و زید بن ثابت آشناترین کس به قرائت قرآن است.» عثمان گفت: «یکی بنویسد و دیگری املا کند.» از این رو، آن دو تن مشغول کار شدند و عثمان بدین وسیله مسلمانان را بر مبنای متنی واحد، متحد کرد.

[حضرت] علی علیه السلام روایت خود را با این بیان به پایان می‌برد که «اگر من در مسند قدرت بودم، همان کاری را می‌کردم که عثمان کرد.» (همان، ص ۲۲).

شیعیان افراطی، رافضیان، ادّعا کردند که فرمان‌روایان بی‌تقوا، در حدود پانصد آیه از مصحف را حذف کردند، آیاتی که به صراحت تمام، [حضرت] علی علیه السلام را جانشین منصوب پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی می‌کنند.

مؤلف بیان کرد که شیعیان تندرو، ادّعا کرده‌اند که فرمان‌روایان بی‌تقوا، در حدود پانصد آیه از مصحف را حذف کردند؛ آیاتی که به صراحت تمام حضرت علی علیه السلام را جانشین منصوب پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی می‌کنند. این ادّعای شیعیان افراطی، قابل‌پذیرش نیست. اگر منظور آنان از فرمان‌روایان، ابوبکر و عمر است که آیات بیان‌گر امامت حضرت علی علیه السلام را از مصحف حذف کردند، این مطلب بنا بر دلایل زیر بی‌پایه و اساس است:

یک. چگونه ممکن است ابوبکر و عمر، قرآن را در صدر اسلام تحریف کنند در حالی که خلافت آنان بر سیاست حفظ ظاهر، استوار بوده است و



در ظاهر به قرآن و امور مذهبی اهمیت می‌دادند و چرا افرادی که با خلافت ابوبکر و عمر مخالف بودند، بر آن دو این اعتراض و انتقاد را نکردند که چرا قرآن را تحریف کرده‌اند. هم‌چنین چرا حضرت علی علیه السلام در خطبه شقشقیه معروفش و دیگر سخنانش که بر کسانی که در خلافت بر او پیشی گرفتند اعتراض کرده، هیچ سخنی از مسأله تحریف قرآن به میان نیاورده است؟ اگر کسی ادعا کند، مسلمانان به تحریف قرآن به دست ابوبکر و عمر در همان زمان اعتراض کرده‌اند ولی این اعتراض برای ما نقل نشده است، بطلان چنین ادعایی واضح و آشکار است؛ زیرا حوادث کم‌اهمیت‌تر از این برای ما نقل شده است. انگیزه نقل چنین حوادثی بسیار است، پس اگر اعتراضات مسلمانان نقل نشده، خود دلیل عدم وقوع تحریف قرآن از سوی ابوبکر و عمر است.

دو. حضرت علی علیه السلام و همسرش حضرت فاطمه علیها السلام و جمعی از پیروان علی علیه السلام با ابوبکر و عمر در موضوع خلافت به مقام معارضة درآمدند و با احادیثی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده بودند، استدلال و بر آنان اتمام حجت کردند؛ از مهاجران و انصاری که درباره خلافت حضرت علی علیه السلام و جایگاه علمی آن حضرت سخنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بودند، گواه و شاهد می‌آوردند و با حدیث غدیر و مانند آن احتجاج می‌نمودند. بنا به نقل شیخ طبرسی در کتاب احتجاج، دوازده تن از صحابه در مسأله خلافت با ابوبکر احتجاج کردند و احادیث و نصوص مربوط به خلافت و امامت علی علیه السلام را به وی تذکر دادند. اگر در قرآن مجید تحریفی صورت گرفته و یکی از آیات مربوط به امامت به دست ابوبکر و عمر حذف شده بود، استدلال و احتجاج با آن در مقام اتمام حجت و اثبات حق سزاوارتر و مهم‌تر از دیگر استدلال‌هایی بود که علی علیه السلام بر حقانیت امامت و جانشینی خود بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن استدلال می‌کرد و تمام مسلمانان را در این باره شاهد می‌گرفت. بنابراین، نبودن چنین استدلالی از روز اول تا دوران خلافت علی علیه السلام دلیل روشنی است بر عدم تحریف قرآن. (خوبی، البیان، ص ۲۳۶-۲۳۷)؛ افزون بر این، اگر قرآن از ذکر اهل بیت و فضائل ایشان و یادکرد

علی علیه السلام و اثبات وصایت و امامت آن حضرت، لبریز بوده است، چرا پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام وفات خود برای تصریح نام علی علیه السلام قلم و دوات خواست؟ آیا اثر کلام ایشان از اثر وحی الاهی بیشتر بود؟ (نک: معرفت، صیانة القرآن، ص ۷۷)؛ اگر شیعیان تندرو معتقدند که عثمان آیات بیانگر امامت حضرت علی علیه السلام را از مصحف حذف کرد، این دیدگاه را به دلایل زیر نمی توان پذیرفت:

۱. در دوران خلافت عثمان، اسلام به قدری توسعه یافته و نیرو گرفته بود که امکان نداشت عثمان و نه کسی بالاتر از او بتواند چیزی از قرآن را کم کند؛ (خویی، البیان، ص ۲۳۷)؛

۲. عثمان هنگامی که بر حذف «واو» از آیه **﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾**؛ و کسانی که زر و سیم را گنجینه می کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی کنند، ایشان را از عذابی دردناک خبر ده (التوبه، ۳۴)؛ اصرار داشت، ابی بن کعب، صحابی معروف، به شدت به مخالفت برخاست و عثمان را تهدید کرد که اگر «واو» را حذف کند، شمشیر کشیده و خواهد جنگید. عثمان ناچار شد از نظر خود بازگردد. (سیوطی، الدر المنثور، ج ۳، ص ۴۱۹)؛ حال چگونه ممکن است عثمان، پانصد آیه را از مصحف حذف کند و هیچ یک از صحابه لب به اعتراض نگشاید؟

۳. اگر عثمان قرآن را تحریف نموده بود، این عمل بهترین بهانه در دست قاتلان وی به شمار می آمد و آنان دیگر نیازی نداشتند که برای قتل علنی وی، مخالفت با سیره ابوبکر و عمر و حیف و میل بیت المال و مانند آن را دست آویز خود قرار دهند.

۴. اگر قرآن به دست عثمان تحریف شده بود، علی علیه السلام آن را به همان گونه که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و دوران ابوبکر و عمر قرائت می شد، برمی گرداند و این عمل نه تنها مورد انتقاد و اعتراض کسی قرار نمی گرفت، بلکه در برابر مخالفانش که همان هواخواهان عثمان بودند، بهترین دلیل و مدرک برای وی محسوب می شد. به ویژه این که آن حضرت، دستور داد تیول های

اعطایی عثمان را به بیت‌المال برگردانند. در این باره در یکی از خطبه‌های آن حضرت در نهج‌البلاغه آمده است: «به خدا سوگند، بیت‌المال تاراج شده را هر کجا که بیابم به صاحبان اصلی آن باز می‌گردانم، گرچه با آن ازدواج کرده و یا کنیزانی را با آن خریداری کرده باشند.» این شیوه و روش علی‌علیه در باره اموال بیت‌المال و ثروت‌های عمومی بوده است؛ پس اگر به فرض در قرآن مجید، تحریفی به دست عثمان صورت گرفته بود، آن حضرت چه عکس‌العملی از خود نشان می‌داد؟ قطعاً همین روش و شدت عمل را پیش می‌گرفت و قرآن را به حالت اولش برمی‌گرداند. بنابراین، امضا و سکوت آن حضرت درباره همان قرآنی که در زمانش میان مسلمانان رواج داشت، دلیل بر آن است که تحریفی در آن واقع نشده است. (خویی، البیان، ص ۲۳۷ - ۲۳۸) - مترجم.

حمایت بی‌درنگی که [حضرت] علی‌علیه از اقدام عثمان به عمل آورد، دقیقاً متوجه این قبیل اعتراضات از سوی شیعه است. شورشیان مخالف عثمان، در میان اعتراضات خود، خشم از او به خاطر فرمان به محو مصاحف را برشمرده، شورش خود را توجیه می‌کردند (ابن ابی‌داود، کتاب‌المصاحف، ص ۳۶). به علاوه، به طور منطقی استدلال شده است که [حضرت] علی‌علیه جانشین عثمان گردید و اگر او چیزی را درباره متن قرآن کتمان کرده بود، آن [حضرت] [در هنگام خلافتش] به راحتی می‌توانست آن چه را که به نظر وی مجموعه آیات معتبر است، به جای خود برگرداند (مبانی، ص ۷۸).

احادیث بینابینی هم وجود دارند که دو عقیده مقابله متون موجود و جمع‌آوری آنها را یک جا در خود آورده‌اند. مُضْعَب بن سَعْد نقل می‌کند: عثمان خطاب به مردم گفت:

«اکنون سیزده سال از زمانی که پیامبر ﷺ شما را وداع کرده می‌گذرد و شما در مورد قرآن، یک‌پارچه نیستید. درباره قرائت ابی و قرائت عبدالله، سخن می‌گویید و حتی برخی می‌گویند، سوگند به خداوند، قرائت من درست است و قرائت شما،

غلط. اکنون همه شما را این جاگرد آورده‌ام تا هر بخشی از کتاب خدا را که در اختیار دارید، بیاورید.»

هر کسی، مشتاقانه، پوست یا تکه‌ای از چرم را که آیه‌ای از قرآن بر آن نگاشته شده بود (فیه القرآن)، آورد تا این که انبوهی از آنها گرد آمد. عثمان تک تک آنها را [به این طریق] سوگند داد: «خودت شنیدی که پیامبر ﷺ، این آیه را تلاوت می‌کرد؟» آنها پاسخ می‌دادند که چنین بوده است. سپس عثمان پرسید: «آشنا ترین فرد به کتاب خدا، کیست؟» آنها پاسخ دادند: «آن کسی که کتاب خدا را برای پیامبر ﷺ می‌نگاشت.» او پرسید: «فصیح ترین فرد در زبان عربی کیست؟» آنها گفتند: سعید. عثمان گفت: «سعید املا کند و زید بنویسد.»

ملاحظه نمودیم که مصعب بن سعد بن ابی وقاص، روایت مذکور را نقل کرد. او گرچه تابعی ثقه‌ای است، اما در سال ۱۰۳ هجری وفات یافته و در این که عثمان را دیده باشد جای سخن بسیار است. روایت مصعب از عثمان، منقطع است؛ یعنی درباره عثمان آن چه گفته از دیگری شنیده، گرچه نام او را نبرده باشد. (رامیار، تاریخ قرآن، ص ۴۱۷ و ۴۲۰) - مترجم.

مصعب می‌افزاید: از برخی از صحابه پیامبر ﷺ شنیدم که می‌گفتند: «عثمان در تقبل این امر، کار خوبی کرد.» (ابن ابی داود، کتاب المصاحف، ص ۲۳ - ۲۴).

بنا بر نقل دیگری، زمان این ماجرا، پانزده سال پس از رحلت پیامبر ﷺ ذکر می‌شود و از آوردن الواح، اکتاف و عُسب که بر روی آنها آیات قرآنی نگاشته شده بود (فیه الکتاب)، سخن به میان می‌آید. در این نقل به نخستین جمع‌آوری و صحف مشهور حفصه، هیچ اشاره‌ای نشده و ارتباط میان گردآوری عثمان و گذشته آن یعنی جمع‌آوری ابوبکر یا عمر در نظر گرفته نشده است. بنابراین، اقدام، عثمان نخستین جمع‌آوری پس از نزول قرآن به پیامبر ﷺ، قلمداد شده است.

از این رو، این حدیث در درجه اول به بحث اسناد قرآن و اتصال آن به پیامبر ﷺ مربوط است.

عثمان خود را مشغول آن نمود که دریافت بی واسطه متون گردآوری شده خود را از پیامبر ﷺ، تضمین کند. او به طور هم زمان، پایان دادن به اختلاف ناشی از قرائت های مختلف و فراهم کردن مبنایی برای قرائت واحد را دغدغه خود قرار داد. وجود این قرائت های مختلف، با استناد به صحابه ای که برخی از آنها چهره های شناخته شده اند، توجیه می شود. این امر بدان معناست که اسناد آن قرائت ها، از اسناد قرائت عثمان متمایز است. حذف قرائات مختلف، هدف اصلی عثمان بود. حذیفه به عثمان گفت: «چه می کنی اگر بشنوی که شخصی از قرائت این و آن سخن می گوید و این همان کاری است که غیرمسلمانان انجام می دهند؟ هرکاری می کنی، اکنون بکن.» (دانی، کتاب المقنع، ص ۷).

حذیفه گفت: «کوفیان به متن عبدالله [بن مسعود] و بصریان به متن ابوموسی قائلند. سوگند به خداوند، با دیدن امیرمؤمنان، به او سفارش می کنم که این قرائت ها را با آب محو کند.» (کتاب المصاحف، باب اختلاف مصاحف الصحابه). عبدالله [بن مسعود] گفت: «اگر این کار را بکنید، خدا [هم] شما را غرق خواهد کرد. اما نه در آب.» (همان، ص ۱۳).

عبدالله [بن مسعود]، حذیفه و ابوموسی بر بام خانه ابوموسی نشسته بودند. عبدالله [بن مسعود] به حذیفه گفت: شنیده ام که چنین و چنان می گویی. حذیفه گفت: بلی، من به حال جماعتی که درباره قرائت این و آن صحبت می کنند، متأسفم. آنها بسان غیرمسلمانان، اختلاف می ورزند. حذیفه خطاب به ابوموسی اشعری گفت: عبدالله بن قیس! تو به عنوان حاکم و معلم بصریان اعزام شده ای. آنها ادب، لهجه و متن تو را اتخاذ کرده اند. به ابن مسعود گفت: تو به سوی کوفیان مأمور گشته ای تا معلمشان باشی و آنها ادب، لهجه و قرائت تو را برگزیده اند. ابن مسعود با تندی گفت: «در این صورت من آنها را گمراه نکرده ام. آیه ای در کتاب خدا نیست، مگر این که می دانم کجا و در چه موردی، نازل شده است؛ اگر بدانم کسی بیش از من در این مورد می داند، به طور قطع به سوی او می روم.» (ابن ابی داود، کتاب المصاحف، ص ۱۴).

این [سخن ابن مسعود] که به اسباب نزول، تاریخ و شرایط نزول آیات اشاره دارد، نشان می‌دهد که با چیزی بیش از متن قرآن روبه‌رو هستیم. این که کجا و در چه موردی، یک متن وحی شده است، به طور مستقیم بر احکام قرآن، تأثیر می‌گذارد. از «ادب» معنای «فقه» مراد شده است. اصطلاح «لهجه» به عادت‌های گفتاری عبدالله [بن مسعود] (متن او) اشاره دارد.

منظور از قرائت عبدالله [بن مسعود]، تفسیر او یا تفسیری است که به او نسبت داده شده است. متن عبدالله [بن مسعود] که از فقه و تفسیر حکایت می‌کند، نشان می‌دهد که وی این علوم را در کوفه رشد و توسعه داد. چنانکه نام ابوموسی، علوم مرکز بصره را نشان می‌دهد.

در آیه ۱۸۷ سوره بقره می‌خوانیم: «وَ ابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ». بنا بر روایتی، ابن عباس تفسیر «ما کتَبَ» را لیلۃ‌القدر می‌داند. ابوهشام رفاعی^۱ می‌گوید: «كَذَا قَرَأَهَا مُعَاذٌ». این امر نمی‌تواند اشاره‌ای به متن معاذ باشد؛ بلکه تنها به تفسیر او اشاره دارد. (طبری، جامع‌البیان، ج ۳، ص ۵۰۷).

قرائت‌های مختلف از صحابه نقل گردیده‌اند؛ با وجود این ادعا می‌شود که آن قرائات از خود پیامبر ﷺ گرفته شده‌اند:

مردی قرآن را در حضور عمر، قرائت کرد و عمر قرائت او را تصحیح کرد. آن مرد خشمگین شد، ادعا کرد که پیامبر ﷺ از قرائت او اشکالی نگرفته است. آنها منازعه خود را نزد [حضرت] محمد ﷺ بردند و زمانی که آن [حضرت] بر ادعای آن مرد مبنی بر این که پیامبر ﷺ خود چنین به او تعلیم داده است، صحه گذارد. در ذهن عمر تردید به پا شد. پیامبر ﷺ با درک این قضیه، بر سینه عمر زد و با تعجب اظهار داشت: شیطان خارج شود، آن‌گاه چنین به تشریح پرداخت: همه اشکال قرائت، تا

۱. محمد بن یزید بن کثیر بن رفاعه بن سماعة، ابوهشام، محدث، فقیه و عالم به قرآن بود. وی از اهالی کوفه محسوب می‌شود و مدتی قاضی بغداد بود. ابوهشام رفاعی در سال ۲۴۸ هجری وفات یافت. وی درباره قرائات کتابی تألیف کرد. (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۷۷۲؛ زرکلی، الأعلام، ج ۷، ص ۱۴۴).

زمانی که آیه رحمت به عذاب مبدل نگردد و بالعکس، صحیح هستند (همان، ج ۱، ص ۲۵).

ممکن است قرائت‌های (متون) مختلف، وجود داشته باشند. الفاظ قرآن، مهم‌ترین مطلب مربوط به موضوع قرائت‌ها نیستند؛ بلکه معنا مهم‌ترین مطلب است. پیامبر ﷺ از وجود قرائت‌های مختلف خبر داشت و آن‌قدرها بر قواعد رسمی اصرار نداشت که به این قرائت‌ها ایراد بگیرد.

ابی وارد مسجد شد و با شنیدن تلاوت مردی، از او پرسید که چه کسی او را تعلیم داده است. آن مرد پاسخ داد که پیامبر ﷺ او را تعلیم داده است. ابی در جست‌وجوی پیامبر ﷺ روان شد. زمانی که آن مرد تلاوت کرد، [حضرت] محمد ﷺ فرمود: «صحیح است.» ابی با حالت اعتراض عرضه داشت: «اما شما خود مرا تعلیم فرمودی که چنین و چنان بخوانم.» آن [حضرت] این ادعای ابی را هم تصدیق فرمود. ابی با اظهار تعجب پرسید: درست است؟ درست است؟ در سردرگمی فرورفت. پیامبر ﷺ بر سینه وی زد و دعا فرمود: «خداوندا، شک او را بزدا!» ابی غرق در عرق گشت و قلبش مملو از وحشت شد. [در این هنگام] [حضرت] محمد ﷺ رازی را آشکار فرمود مبنی بر این که دو فرشته نزد وی آمدند و یکی گفت: قرآن را به این حرف بخوان و دیگری او را به حروف دیگر توصیه نمود. آن ماجرا چندین نوبت دیگر نیز اتفاق افتاد تا این که سرانجام نخستین فرشته گفت: «بسیار خوب آن را به هفت حرف بخوان.» پیامبر ﷺ فرمود: هریک از این حروف یک لطف بوده، همه آنها تا زمانی که آیه رحمت به آیه عذاب مبدل نگردد و بالعکس، معتبرند.

نکاتی درباره روایات نزول قرآن به هفت حرف قابل تأمل است. به همین منظور ابتدا مهم‌ترین روایات این باب را مطرح، آن‌گاه به بررسی آنها خواهیم پرداخت:

۱. ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: «جبرئیل قرآن را برایم به یک حرف خواند، من از او خواستم برایم اضافه کند او هم اضافه کرد و پیوسته

از او می‌خواستم بیفزاید و او اضافه می‌کرد تا به هفت حرف رسید.» (نیسابوری، الجامع الصحیح، ج ۶، ص ۱۰۱؛ بخاری، صحیح البخاری، ج ۴، ص ۵۵۵؛ طبری، جامع البیان، ج ۱، ص ۲۷)؛

۲. ابی می‌گوید: «من در مسجد بودم. مردی وارد مسجد شد و به نماز ایستاد و نماز را به قرائتی خواند که من آن قرائت را نپسندیدم، سپس مرد دیگری وارد گردید و به قرائتی که غیر از قرائت اولی بود نماز را به جای آورد. پس هر سه با هم به محضر رسول خدا ﷺ وارد شدیم. ابی می‌گوید: من به پیامبر ﷺ عرض کردم: یا رسول الله! این مرد وارد شد و نمازش را به قرائتی غیر از قرائت اولی خواند. رسول خدا ﷺ دستور داد هر دوی آنان همان طور که خوانده بودند، قرائت کنند و پس از آن که هر دو قرائت خود را خواندند، رسول خدا ﷺ هر دوی آنان را ستود. این پاسخ موجب شد من دچار تزلزل و تردید و تکذیب شوم؛ ولی نه همانند تکذیب دوران جاهلیت. وقتی که رسول خدا ﷺ ناراحتی مرا دید بر سینه‌ام زد که از خجلت، عرق سرپای وجودم را فراگرفت و گویا از شدت ترس، خدا را (با چشم دل) دیدم. سپس فرمود: ابی! به من فرمان داده شده که قرآن را به یک حرف بخوانم. درخواست کردم که بر اتمم آسان گرفته شود. دفعه دوم نیز همان دستور تکرار شد. من درخواست نمودم بر اتمم آسان گرفته شود. نوبت سوم به من فرمان داده شد که قرآن را به هفت حرف بخوانم.» (نیسابوری، الجامع الصحیح، ج ۶، ص ۱۰۱-۱۰۳؛ طبری، جامع البیان، ج ۱، ص ۳۲)؛

۳. ابی نقل می‌کند: «به مسجد وارد شدم، شنیدم مردی قرآن می‌خواند، از او پرسیدم چه کسی به تو قرآن آموخت؟ پاسخ داد: رسول خدا ﷺ. او را به محضر پیامبر ﷺ بردم و عرض کردم: از این مرد بخواه قرآن بخواند. او قرائت کرد. آن حضرت فرمود: آفرین بر تو! گفتم: یا رسول الله! قرائت را به من چنین و چنان آموختی. فرمود: بر تو هم آفرین باد! عرض کردم: یا رسول الله! با این که قرائت‌های ما دو نفر یکسان نبود، به هر دوی ما می‌فرمایی: آفرین بر تو، آفرین بر تو؟ آن‌گاه پیامبر ﷺ دست خویش را به سینه من زد و فرمود: خداوند! شک و تردید را از دل ابی برطرف ساز. ابی



می‌گوید: از خجلت غرق در عرق شدم و ترس و وحشت سراپای وجودم را فراگرفت. سپس رسول خدا ﷺ فرمود: دو فرشته نزد من آمدند. یکی از آنها گفت: قرآن را به یک حرف بخوان، فرشته دیگر گفت: بر آن بیفز، پیامبر ﷺ فرمود: من هم از او خواستم افزون کند. آن فرشته گفت: به دو حرف بخوان و همین‌گونه می‌افزود تا به هفت حرف رسید. آن‌گاه گفت: قرآن را به هفت حرف بخوان. (طبری، جامع البیان، ج ۱، ص ۲۹)؛

۴. پیامبر ﷺ فرمود: «جبرئیل گفت: قرآن را به یک حرف بخوان. میکائیل گفت: برایش درخواست اضافه کن. جبرئیل گفت: به دو حرف بخوان تا آن که به هفت حرف رسید. سپس گفت: هریک از این حروف کفایت می‌کند؛ به شرط آن که آیه عذاب را به رحمت ختم نکنی و یا آیه رحمت را به عذاب مبدل نسازی.» (همان، ص ۳۸)؛

۵. عمر گفت: «شنیدم هشام بن حکیم سوره فرقان را می‌خواند و به تلاوت او گوش فرا دادم. با مشاهده این که او به گونه‌ای قرائت می‌کرد که پیامبر ﷺ به من تعلیم نداده بود، به ناچار به سوی او که در حال نماز بود شتافتم. صبورانه منتظر ماندم تا نمازش را ادامه دهد. وقتی نمازش را به پایان رساند، گریبان او را گرفتم و پرسیدم: چه کسی به تو آموخته که سوره را این‌گونه تلاوت کنی؟ او در پاسخ ادعا کرد که پیامبر ﷺ چنین تعلیم فرموده است. گفتم: به خدا سوگند، دروغ می‌گویی! او را کشان‌کشان به نزد پیامبر ﷺ بردم. به وی گفتم که هشام، سوره فرقان را به صورتی می‌خواند که به من تعلیم نفرموده‌ای. پیامبر ﷺ گفت: «ای هشام! این سوره را تلاوت کن» و او آنرا بدان‌سان که پیش‌تر از او شنیده بودم، تلاوت نمود. پیامبر ﷺ فرمود: «این قرائت به همین‌گونه نازل شده است.» سپس فرمود: «عمر! تلاوت کن» و من آن‌چه را که پیامبر ﷺ به من تعلیم فرموده بود، تلاوت کردم و آن حضرت فرمود: «درست است. این قرائت به همین‌گونه نازل شده است. این قرآن به هفت حرف نازل گردیده، بنابراین آن‌چه میسر است قرائت کنید.» (بخاری، صحیح البخاری، ج ۳، ص ۲۵۷؛ نیمسابوری، الجامع الصحیح، ج ۶، ص ۹۸ - ۹۹؛ ترمذی، الجامع الصحیح، ج ۵، ص ۱۷۷ - ۱۷۸)؛

۶. ابی نقل می‌کند: «روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزد برکه آب بنی غفار بود. جبرئیل بر وی نازل شد و گفت: خداوند به تو فرمان می‌دهد که قرآن را به امت خود به یک حرف آموزش دهی. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از خدا تقاضای عفو و اغماض دارم؛ زیرا امت من طاقت اجرای این فرمان را ندارند. ابی می‌گوید: جبرئیل دفعه دوم فرود آمد و گفت: خداوند به تو دستور می‌دهد که قرآن را به امت خود به دو حرف آموزش دهی. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از خدا تقاضای عفو و اغماض دارم؛ زیرا امت من طاقت اجرای این فرمان را ندارند. آن‌گاه نوبت سوم جبرئیل فرود آمد و گفت: خداوند به تو فرمان می‌دهد که قرآن را به امت به سه حرف آموزش دهی. باز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از خداوند تقاضای عفو و اغماض دارم؛ چون اتمم طاقت اجرای این فرمان را ندارند. سپس جبرئیل برای چهارمین دفعه آمد و گفت: خداوند به تو فرمان می‌دهد که قرآن را به امت به هفت حرف آموزش دهی، پس به هریک از این هفت حرف قرآن را بخوانند کفایت می‌کند و درست و صحیح است.» (نيسابوری، الجامع الصحيح، ج ۶، ص ۱۰۳-۱۰۴؛ طبری، جامع البيان، ج ۱، ص ۳۵)؛

۷. ابی می‌گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله جبرئیل را نزد احجارالمراء ملاقات نمود. آن حضرت فرمود: من بر امتی امی و بی‌سواد مبعوث گردیده‌ام که در میان آنان نوجوان و نوکر و پیرمرد و پیرزن فرتوت وجود دارند. جبرئیل گفت: پس قرآن را به هفت حرف بخوانند.» (طبری، جامع البيان، ج ۱، ص ۳۱)؛

۸. ابوهریره نقل می‌کند: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این قرآن به هفت حرف نازل شده، پس می‌توانید آن را به هریک از این حروف هفت‌گانه بخوانید و ایرادی بر شما نیست. تنها دقت کنید که آیه رحمت را به عذاب و یا آیه عذاب را به آیه رحمت تغییر ندهید.» (همان، ص ۴۰)؛

۹. عبدالله بن مسعود می‌گوید: «ما در عدد آیات یکی از سوره‌های قرآن بحث و اختلاف کردیم که آیا ۳۵ آیه است یا ۳۶ آیه، همگی به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شدیم؛ دیدیم با حضرت علی علیه السلام مشغول سخنان سری و مخفیانه است. گفتیم: یا رسول الله! ما در قرائت قرآن اختلاف پیدا

کرده‌ایم. چهره پیامبر ﷺ از شدت غضب سرخ گردید و فرمود: همانا امت‌های گذشته در اثر اختلافی که در میانشان پدید آمد، هلاک شدند. آن‌گاه مطلبی را مخفیانه به علی علیه السلام فرمود، علی علیه السلام به ما فرمود: رسول خدا ﷺ به شما فرمان می‌دهد قرآن را آن‌چنان که به شما آموخته‌اند بخوانید. (همان، ص ۲۳)؛

۱۰. ابی نقل می‌کند: «رسول خدا ﷺ فرود: ای ابی! من قرآن خواندم، به من گفته شد: با یک حرف یا با دو حرف؟ فرشته‌ای که در پیش من بود گفت: بگو با دو حرف. بعد به من گفته شد: با دو حرف یا با سه حرف؟ باز همان فرشته‌ای که همراهم بود گفت: بگو با سه حرف. بدین‌گونه سؤال‌ها تکرار شد تا به هفت حرف رسید، سپس به من گفته شد: قرآن را به هریک از این حروف بخوانی کفایت می‌کند؛ اگر خواستی بگویی «سیمعاً» یا «علیماً» یا «عزیزاً» یا «حکیماً»، بگویی مشروط به این که آیه عذاب را با آیه رحمت یا آیه رحمت را با آیه عذاب مخلوط نکنی.» (قرطبی، الجامع، ج ۱، ص ۳۲-۳۳)؛ روایات مذکور از جهات زیر قابل مناقشه‌اند:

یک. روایات نزول قرآن به حروف هفت‌گانه، با روایت صحیح زراره که از امام باقر علیه السلام نقل کرده، مخالفت دارند. آن حضرت فرمود: «قرآن یکی است و از طرف خدای یکتا نازل گشته است و اختلاف‌ها از طرف راویان آن پدید آمده است.» (کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۶۳۰)؛ فضیل بن یسار نیز می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردم می‌گویند: قرآن به هفت حرف نازل شده است. فرمود: دشمنان خدا دروغ می‌گویند. قرآن به یک حرف واحد و از پیشگاه خدای واحد فرود آمده است.» (همان)؛ مرجع در امور دینی و مذهبی پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قرآن و اهل بیت: هستند؛ زیرا اهل بیت علیهم السلام همان کسانی هستند که خداوند هرگونه آلودگی و رجس و پلیدی را از آنان زدود و آنان را پاک و پاکیزه گردانید. بنابراین روایاتی که با روایات صحیح منقول از اهل بیت علیهم السلام مخالف باشند، هیچ ارزش و اعتباری نخواهند داشت و دیگر نیازی نیست که ما در سند این‌گونه روایات بحث کنیم؛ دو. میان روایات نزول قرآن به حروف هفت‌گانه تناقض وجود دارد. برخی



از این تناقض‌ها بدین‌قرارند: الف) بعضی از روایات نزول قرآن به حروف هفت‌گانه بر این دلالت دارند که جبرئیل قرآن را به یک حرف برای پیامبر ﷺ خواند و آن حضرت از جبرئیل خواست که خواندن قرآن تنها به یک حرف منحصر نباشد؛ پس جبرئیل پیوسته می‌افزود تا به هفت حرف رسید. این قبیل روایات می‌رسانند که زیادتى قرائت‌ها تدریجی بوده، و حال آن‌که در بعضی دیگر از روایات آمده که زیادتى قرائت‌ها یک‌مرتبه پس از درخواست سوم بوده، و در بعضی دیگر از روایات آمده است که خداوند پس از درخواست سوم پیامبر ﷺ به او فرمان داد قرآن را به سه حرف بخواند و پس از تقاضای چهارم، خداوند به وی فرمان داد که قرآن را به هفت حرف بخواند. ب) بعضی از روایات نزول قرآن به حروف هفت‌گانه بر این دلالت دارند که زیادتى تا هفت حرف در یک مجلس بوده و درخواست زیادتى با راه‌نمایی میکائیل صورت گرفته است و جبرئیل هم‌چنان بر تعداد قرائت‌ها می‌افزود تا به هفت حرف رسید و در بعضی دیگر از این روایات آمده است در هر نوبت که پیامبر ﷺ تقاضای فزونی می‌کرد، خود جبرئیل مرتب می‌رفت و می‌آمد تا به هفت مرتبه رسید؛ ج) در بعضی از روایات نزول قرآن به حروف هفت‌گانه آمده است که ابی‌وارد مسجد شد، دید مردی قرآن را برخلاف قرائت او می‌خواند و در بعضی دیگر از این روایات آمده است که ابی‌وارد مسجد بود، بعد دو تن وارد شدند و قرآن را برخلاف قرائت ابی‌خواندند.

سه. در روایت نهم که ناقل آن عبدالله بن مسعود است، میان پاسخ و پرسش تناسب وجود ندارد؛ زیرا از محتوای آن روایت چنین به دست می‌آید که عبدالله و جمعی درباره سوره‌ای اختلاف‌نظر داشتند که آیا ۳۵ آیه دارد یا ۳۶ آیه. آنان موضوع مورد اختلاف را نزد پیامبر ﷺ مطرح کردند، حضرت علی‌رضی‌الله‌عنه‌وآله‌وسلم که در کنار رسول خدا ﷺ بود فرمود: پیامبر ﷺ به شما فرمان می‌دهد قرآن را همان‌طور که فراگرفته‌اید بخوانید. پرواضح است که این پاسخ هیچ تناسبی با پرسش عبدالله و همراهانش ندارد. افزون بر این، پاسخ مذکور هیچ‌گونه‌ای از مشکل آنان باز نکرد. (خویی، البیان، ص ۱۹۴ - ۱۹۵)؛

چهار. سبک مناقشاتی که در برخی از روایات نزول قرآن به حروف هفت‌گانه بین جبرئیل و میکائیل و بقیه ملائکه واقع شده است، از قبیل مناقشاتی است که در میان یهودیان، بین حضرت موسی علیه السلام و خداوند واقع شده است و این نیز مؤید ساختگی بودن این روایات است؛ (کورانی، تدوین القرآن، ص ۱۸۸)؛

پنج. از بررسی روایات نزول قرآن به حروف هفت‌گانه چنین به دست می‌آید که علت نزول قرآن به حروف هفت‌گانه، این امر بوده است که در قرائت، توسعه و گشایشی برای مسلمانان حاصل شود. زیرا همه مسلمانان نمی‌توانستند قرآن را به یک قرائت و سبک بخوانند. این بود که پیامبر صلی الله علیه و آله از خداوند درخواست کرد که وسعتی در قرائت قرآن برای مسلمانان داده شود و این وسعت و اجازه تا آن‌جا داده شد که به حروف هفت‌گانه رسید. ولی نزول قرآن به حروف هفت‌گانه نه تنها وسیله تسهیل و گشایش برای امت نشد، بلکه موجب سردرگمی و گرفتاری در میان آنها گشت و اختلاف و دوستگی ایجاد کرد تا جایی که عده‌ای از مسلمانان عده دیگر را تکفیر کردند و عثمان مجبور شد که قرائت را به یک حرف منحصر سازد و سایر قرآن‌ها را که وسیله اختلاف در میان مسلمانان بود بسوزاند. در واقع، اختلاف در قرائت قرآن بلایی برای امت اسلامی بوده است که در زمان عثمان ظاهر گردید. پس چگونه می‌توان گفت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از خداوند متعال چیزی را خواسته که موجب فساد و تباهی و اختلاف میان امت بوده است، و چگونه ممکن است خداوند حکیم چنین درخواستی را اجابت کند و به آن پاسخ مثبت دهد! درحالی که در بسیاری از آیات و روایات از اختلاف نهی شده است، چون که اختلاف موجب هلاکت امت است و در بعضی روایات نیز آمده است که وقتی در محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله صحبت از اختلاف قرائت به میان آمد رنگ رخسارش تغییر کرد و سرخ گردید؛

شش. روایات نزول قرآن به حروف هفت‌گانه بر این دلالت دارند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مقام درخواست حروف هفت‌گانه گفته است: «پیروان من توانایی ندارند که قرآن را تنها به یک حرف بخوانند» و حال آن‌که این مطالب

دروغ محض و کذب صریح است، و نمی‌توان آن را به پیامبر ﷺ نسبت داد؛ زیرا ما می‌بینیم که مسلمانان پس از دوران عثمان با آن همه اختلاف نژادی و زبان‌های گوناگونی که داشتند، توانستند قرآن را به یک حرف بخوانند؛ پس چگونه می‌توان ادعا کرد که در زمان خود پیامبر اکرم ﷺ با این که امت اسلامی از عرب‌های فصیح بودند، یک نوع قرائت برای آنان مشکل و سخت بوده است. (خوبی، البیان، ص ۱۹۸-۱۹۹)؛ اگر امکان کتابت، زمینه را برای قرائت یک‌سان در عهد عثمان فراهم ساخت - آن‌طور که طحاوی، طبری و دیگران گفته‌اند - همین امکان در زمان پیامبر ﷺ فراهم بود و در این مدت اتفاق مهمی رخ نداده و وضع کتابت و غیر آن چندان تغییری نکرده بود. (عاملی، حقائق هامة، ص ۱۸۲)؛

هفت. عثمان مسلمانان را به تبعیت از قرائت واحد وادار کرد و بزرگان صحابه نظیر حضرت علی عليه السلام این اقدام وی را تأیید کردند. حال اگر واقعاً قرآن به حروف هفت‌گانه نازل شده بود، جای آن داشت که صحابی‌ان بزرگی چون علی عليه السلام با استدلال به روایات نزول قرآن به حروف هفت‌گانه، بر اقدام عثمان اعتراض کنند. همین که آنان چنین نکردند، خود مؤید عدم صحت نزول قرآن به حروف هفت‌گانه است. (همان، ص ۱۸۱)؛

هشت. افزون بر اشکالات گذشته، اصولاً نازل شدن قرآن به حروف هفت‌گانه، هیچ معنای معقول و محصلی ندارد و کسی که در این روایات دقت کند معنای صحیحی به دست نخواهد آورد. (خوبی، البیان، ص ۱۹۵) - مترجم -

قرائت‌های مختلف با خود، تأیید پیامبر ﷺ (و تأیید الاهی) دارند. تفاوت‌های گویشی، مهم نیستند؛ بلکه این معنا است که در درجه اول اهمیت قرار دارد. تمام قرائت‌های مختلف به یک اندازه، معتبرند. آنها به موازات هم وحی می‌شدند. اختلافات، ظاهراً تنها در بهره‌گیری از این مترادف، به جای آن مترادف بوده است. قرائت‌های مختلف نباید تعجب یا ترسی را سبب شوند یا قیل و قال و احساس شرمی را پدید آورند؛ زیرا همه آنها معتبرند، از روزگار پیامبر ﷺ رسیده‌اند و با خود،

مهر تأیید او را دارند. اما اختلافات منقول از صحابه درباره موضوعات قرآنی که در زمان پیامبر ﷺ بین آنها جدایی افکنده بود، حوزه‌ای گسترده‌تر از اختلافات لفظی صرف را دربرمی‌گرفت.

عبدالله [بن مسعود] روایت می‌کند:

درباره سوره‌ای از قرآن که آیا ۳۵ آیه دارد یا ۳۶ آیه اختلاف نظر داشتیم. نزد پیامبر ﷺ رفتیم، وی در حال گفت‌وگو با [حضرت] علی علیه السلام بود. وقتی به پیامبر ﷺ عرض کردیم که درباره قرائت اختلاف نمودیم، چهره [مبارکش] گلگون شد؛ در پاسخ فرمود: «کسانی که پیش از شما بودند به خاطر اختلافاتشان هلاک گردیدند.» وی با علی علیه السلام به نجوا پرداخت و [حضرت] علی علیه السلام فرمود: «پیامبر ﷺ فرمان می‌دهد هرگونه که آموخته‌اید، قرائت کنید.» (همان، ص ۲۳ - ۲۴).

مؤلف بیان کرد، قرائت‌های مختلف با خود، تأیید پیامبر ﷺ را دارند. آن‌گاه چند سطر بعد روایتی را از عبدالله بن مسعود آورد که بخشی از آن بدین قرار است: «وقتی به پیامبر ﷺ عرض کردیم که درباره قرائت اختلاف نمودیم، چهره مبارکش گلگون شد، در پاسخ فرمود: کسانی که پیش از شما بودند، به خاطر اختلافاتشان هلاک گردیدند.» اگر مؤلف به این بخش از روایت توجه می‌کرد، دیگر نمی‌گفت قرائت‌های مختلف با خود تأیید پیامبر ﷺ را دارند؛ چه این که اگر قرائت‌های مختلف از تأیید پیامبر ﷺ برخوردار بودند، دیگر جای آن نداشت که آن حضرت در مقابل سخن عبدالله بن مسعود ناراحت شود و چهره‌اش گلگون گردد و بگوید: کسانی که پیش از شما بودند، به خاطر اختلافاتشان هلاک گردیدند - مترجم.

نکته اصلی احادیثی که از نظر گذشت، این است که نفس مخالفت، امری به مراتب مهم‌تر از اختلافات قرائتی است. اگر از تفرقه باید اجتناب شود، با همه وجوه قرائات، باید مسامحانه برخورد کرد و حق اختلاف نظر را به طور متقابل به رسمیت شناخت.

زید بن ارقم روایت می‌کند مردی نزد پیامبر ﷺ رفت و گفت: «عبدالله [بن

مسعود] تلاوت سوره‌ای را به من آموخت، زیدبن ثابت نیز همان سوره را به من تعلیم داد و ابی نیز چنین کرد. قرائت‌های این سه نفر، متفاوتند. از قرائت چه کسی باید پیروی کنم؟» پیامبر ﷺ سکوت کرد. [حضرت] علی علیه السلام که در کنار وی قرار داشت گفت: «هرکس همان‌گونه که آموخته، تلاوت کند. هریک از این اشکال قرائت پذیرفتنی است و همه آنها به یک اندازه معتبرند.» (طبری، جامع البیان، ج ۱، ص ۲۴).

این پاسخ، اندک کمکی به آن مرد نکرد، اما پیام کلی آن آشکار است. این که چندین قرائت قرآن به صحابه نسبت داده شده و رواج دارد، مؤمن نباید آن را مایه بی‌آبرویی خود بداند. [حضرت] محمد ﷺ خود، از وجود چنین چیزی اطلاع داشت و بر تحمیل قرائت واحد، پافشاری نکرد. او تفاهم و تحمل دوجانبه را به پیروان خود، توصیه نمود، از آنان مصرانه خواست که فضل فروشی‌ها و تعصبات تنگ‌نظرانه و بیهوده خود را به پیروی از او کنار بگذارند. همه قرائات صحابه (که باید به دارندگان آنها زید را نیز بیفزاییم) صحیح و به یک اندازه معتبرند.

از آن جا که مسلمانان کوشیدند تا مصداق قرائت‌های مختلف را که صحیح و به یک اندازه معتبرند نشان دهند، حدیث سبعة احرف، آرای فراوانی را به وجود آورد.^۱ بسیاری تلاش کردند که احرف مختلف را به موقعیت زبان‌شناسی مرتبط سازند. بنابراین ادعا گردید که قرآن، به هر هفت لهجه مُضَر یا همان قبیله بزرگ عرب نازل شده است که پیامبر ﷺ از آن برخاست (سیوطی، الاتقان، ج ۱، ص ۴۷؛ ابن ابی داود، کتاب المصاحف، ص ۱۱). این لهجه‌ها عبارتند از: هذیل، کنانه، قیس، ضَبّه، تَیم الرِّباب، اَسَدِبن خُزَیمه و قُرَیش.

این نظریه که منظور از حروف هفت‌گانه، هفت لهجه هذیل، کنانه، قیس، ضَبّه، تَیم الرِّباب، اَسَدِبن خُزَیمه و قُرَیش است از جهات زیر قابل مناقشه است:

۱. عمر، عبد الله بن مسعود را از تعلیم قرآن به لهجه هذیل منع کرد. حال اگر

۱. عالمان، معانی متعددی برای حدیث حروف هفت‌گانه بیان کرده‌اند. (برای اطلاع از آنها، ر.ک: سیوطی، الاتقان، ج ۱، ص ۹۲-۹۹).

قرآن به هفت لهجه نازل شده که یکی از آنها لهجه هذیل بود، دیگر جای آن نداشت که عمر عبدالله را از تعلیم قرآن به لهجه هذیل منع کند. بنابراین اقدام عمر به شرح یادشده خود دلیل عدم صحت نظریه مذکور است.

۲. نظریه لهجه‌های هفت‌گانه، با آن‌چه از عثمان نقل شده منافات دارد؛ زیرا او به گروه سه‌نفری از قریش که برای کتابت قرآن برگزیده بود، دستور داد اگر در قرائت قرآن میان شما و زید بن ثابت اختلافی رخ داد آن را به لهجه قریش بنویسید، چون که قرآن به لهجه قریش نازل شده است.

۳. نظریه لهجه‌های هفت‌گانه با مضمون این روایت مخالفت دارد که عمر و هشام بن حکیم در قرائت سوره فرقان با هم مشاجره کردند. هشام در محضر رسول خدا ﷺ آن سوره را به قرائتی خواند؛ آن حضرت فرمود: چنین نازل شده است. پس از او، عمر با قرائت دیگری خواند، باز رسول خدا ﷺ فرمود: چنین نازل شده است. سپس آن حضرت فرمود: این قرآن به هفت حرف نازل گشته است. در صورتی که می‌دانیم عمر و هشام هر دو از قبیله قریش بودند و قرآن را به لهجه قریش می‌خواندند و می‌بایست قرائت آنان یک‌سان باشد و موجب و علتی برای اختلاف آنان در قرائت، از نظر لهجه قبیله‌ای وجود نداشت تا بتوانیم اختلاف در حروف را به اختلاف در لهجه‌های قبایل عرب تفسیر کنیم. (خوبی، البیان، ص ۲۰۳) - مترجم.

تقسیم‌بندی دیگری از این لهجه‌ها وجود دارد که به ابن عباس نسبت داده شده است. این تقسیم‌بندی شامل پنج لهجه از هوازن و دو لهجه قریش و خزاعه است (طبری، جامع البیان، ج ۱، ص ۶۶).

بنا بر نقلی، عبدالله [بن مسعود]، به فردی غیرعرب اجازه داد تا واژه‌ای را جایگزین واژه دیگر کند؛ زیرا آن فرد نمی‌توانست به درستی واژه را تلفظ کند؛ این ناتوانی از واج‌های نامأنوس عربی ناشی می‌شد.

عبدالله [بن مسعود] توضیح داد قرائت، در صورتی صحیح است که در آن، آیه رحمت به آیه عذاب یا بالعکس تبدیل نگردد و یا چیزی که به کتاب خدا متعلق نیست، به آن اضافه نشود (ابویوسف، کتاب الآثار، ص ۴۴؛ سیوطی، الاتقان، ج ۱، ص ۴۷).

در گونه‌ای از روایت ملاقات [حضرت] محمد ﷺ با جبرئیل، نقل شده است که پیامبر ﷺ به جبرئیل گفت: من به سوی قومی بی سواد مبعوث شده‌ام، [در پی این سخن] قرائت‌های گوناگون برای تسهیل به او عطا شد (طبری، جامع‌البیان، ج ۱، ص ۳۵). از نظر طحاوی، علت این تخفیف آن است که آنها در حفظ عین بیان یک قرائت ناتوان بودند و خواندن و نوشتن و دقت در حفظ کلمه به کلمه از عادات آنها نبود. تسهیل مورد بحث بعدها نسخ گردید؛ زیرا ضرورتی که در ابتدا توجیه‌کننده وجود قرائات مختلف بود، برداشته شد؛ این ضرورت با آشنایی روزافزون آنان با نگارش و دقت در نسخه‌برداری، برطرف گردید (سیوطی، الاتقان، ج ۱، ص ۴۷). از نظر طبری، تلاوت قرآن به همه آن حروف هفت‌گانه، هرگز الزامی نشده بود. آن حروف تنها از باب تسهیل در روزهای اول، جریان داشتند. وقتی صحابه مشاهده کردند که مسلمانان به خاطر عدم وجود متنی واحد به گروه‌هایی منشعب شده که با یک‌دیگر مشاجره می‌کنند، به اجماع به این نتیجه رسیدند که باید متنی واحد و مورد توافق همگان را به وجود آورند. صحابه در تعهد بدین امر اشتباه نکردند. آنان توافق کردند آنچه را که مورد تأیید آخرین عرضه قرآن از سوی جبرئیل به پیامبر ﷺ می‌دانند، باید رونویسی کنند و همه آن‌چه را که این‌گونه نیست، رها سازند (همان، ص ۵۰).

همان‌طور که دیدیم قرائت‌های مختلف به صحابه نسبت داده شده است و هریک از این قرائت‌ها ادعای مرفوع بودن را داشت. هم‌چنین درباره این قرائات مختلف ادعا شده که پیامبر ﷺ از وجود آنها مطلع بود و آنها را تأیید می‌کرد، این تأیید پیامبر ﷺ نتیجه حدیث حروف هفت‌گانه بود. از این حدیث، اشاره به لهجه‌های مختلف، تقریباً به آسانی فهمیده می‌شد.

وقتی عثمان تصمیم گرفت نسخه «امام» را بنویسد، گروهی از صحابه را به این کار موظف و به آنها توصیه کرد که اگر در موردی اختلاف یافتند، آن را به لهجه مضر بنویسند؛ زیرا قرآن بر مردی از مضر نازل شده است (ابن ابی داود، کتاب المصاحف، ص ۱۱). نقل است که عمر، عبدالله [بن مسعود] را از آموزش قرآن به لهجه هذیل، برحذر



داشت؛ قرآن به لهجه قریش نازل شده بود و باید به همین لهجه تعلیم داده شود (ابن حجر، فتح، ج ۹، ص ۷).

این روایت و روایت پیشین که در آن از جمع آوری عثمان و توصیه او به اعضای انجمنش سخن رفته است، به منظور توضیح این نکته طراحی شده است که چگونه کتاب آسمانی مُنزل بر فردی مکی، توسط شخصی مدنی به صورت مصحف، آماده و نگه داری شده است. اما چون متن قرآن، کاربردهایی را به نمایش گذاشته که گفته می شود به لهجه قریش نیست، باقلانی را به افزودن این نکته وادار کرده است که توصیه عثمان به اعضای انجمنش را به معنای دیگری بایست تفسیر کرد، مطابق این معنا، قسمت اعظم قرآن و نه ضرورتاً همه آن، به لهجه قریش نازل گردیده است (همان). از این رو، محدودیت دیگری بر عالمان تحمیل شد.

عبدالله [بن مسعود] به غیر عرب اجازه داد تا واژه‌ای را جای‌گزین واژه دیگر کنند. عبدالله [بن مسعود] فردی غیرمکی بود. بنابراین، احتمال دارد که [منظور از اجازه او]، جای‌گزین کردن واژه‌ای هم‌معنا از لهجه خودش به جای واژه‌ای از لهجه مکی باشد. سپس روایت منازعه عمر با هشام به وجود آمد. نه تنها عمر و هشام از یک قبیله بودند، بلکه آنان با پیامبر ﷺ نیز هم‌قبیله بودند (همان، ص ۲۲). بنابراین، اشاره به لهجه‌ها در واقع اشاره به مترادف‌ها است و هدف آن توجیه ادعای وجود قرائت‌های مختلف است که از چندین صحابه پیامبر ﷺ نقل شده‌اند.

موضوع دیگری که به طور طبیعی به ذهن خطور می‌کند و ذهن نیز پذیرای آن می‌گردد، این است که قرائت‌های مختلف یا حتی مصاحف مختلف، از چندین صحابه منتقل شده‌اند. فرض بر این است که عثمان قرائت واحدی را وضع کرد، بنا بر توصیفی که از اقدام وی به عمل آمده است، او نظامی معین برای سوره‌ها وضع کرد. این موضوع، مبنای مفیدی را فراهم ساخت تا اعتبار ادعای وجود قرائت‌های مختلف تقویت گردد. صحابه، قرائت‌های گوناگون را در مناطق مختلف آموزش دادند. آنها قرائت‌های مختلف را از مصاحف مختلفی تعلیم دادند که برای



استفاده شخصی خود تهیه کرده بودند. این مصاحف مختلف، افزون بر وجود قرائت‌های مختلف در آنها، از حیث ترتیب سور نیز با یکدیگر متفاوت بودند. بین جمع‌آوری ابوبکر و عثمان، تمایزی باید قائل شد؛ زیرا ابوبکر مصحف خود را در صحف جداگانه‌ای گرد آورد و نظم خاصی در باب سوره‌ها، معین نکرد. این موضوع به مسلمانان اجازه داده است تا استدلال کنند که در واقع، دو جمع‌آوری متمایز خلیفه‌ای درباره متون قرآنی صورت گرفته و انتساب‌های متعارضی در مورد نخستین جمع‌آوری قرآن مطرح نیست. آنچه را که ابوبکر ممکن ساخته بود، عثمان تکمیل کرد. به هر حال، همین تمایز، مسلمانان را قادر ساخت تا برای اقدام عثمان، انگیزه و نتیجه‌ای فراهم کنند.

عثمان نظم سوره‌ها را به ترتیبی که اکنون در اختیار است، سازماندهی کرد. علاوه بر این، او قرائت قرآن را به یک لهجه محدود کرد؛ یعنی همان لهجه قریش که قرآن بدان نازل شده بود. تا آن زمان قرائت قرآن به لهجه‌هایی غیر از لهجه قریش، به عنوان یک تسهیل برای تازه مسلمانان جائز بود؛ زیرا در غیر این صورت تا حدی فشار بر تازه مسلمانان تحمیل می‌شد؛ تازه مسلمانانی که در آغاز راه آشنایی با قرآن بودند. به نظر عثمان اکنون، آن روزها، سپری شده بود؛ زیرا ادامه آن آزادی، بسیار خطرناک بود و باید از آن هراس داشت؛ چون، به ویژه در وابستگی محلی به قرائتی خاص، تعصبات انعطاف‌ناپذیری وجود داشت که فروپاشی اتحاد اسلامی، تصور می‌گشت و یا حتی به آن منتهی می‌شد (سیوطی، الاتقان، ج ۱، ص ۶۰).

جمع‌آوری عثمان، زمانی رخ داد که اختلاف قرائات، زیاد شده بود. مسلمانان قرآن را به لهجه‌های عربی با آن کثرتی که داشتند، تلاوت می‌کردند. عثمان صحف را در مصحفی واحد، نسخه‌برداری کرد؛ سوره‌ها را مرتب نمود و قرائت متن را به لهجه واحدی منحصر کرد. این لهجه که چیزی جز لهجه قریش نبود، به این دلیل انتخاب شد که قرآن به آن لهجه، نازل شده است (همان؛ قس. ابن حجر، فتح، ج ۹، ص ۱۸). ادعای نزول قرآن به لهجه قریش از جهات زیر قابل مناقشه است:

۱. قریشیان در فهم کلمات و الفاظ قرآن، دچار اختلاف نظر بوده و ناگزیر بودند در توضیح آنها به دیگران مراجعه کنند. اگر قرآن به لهجه قریش نازل شده بود، اختلاف نظر مذکور در فهم کلمات قرآن، پدید نمی آمد.
۲. اگر قرآن به لهجه قریش نازل شده بود، چرا مفسران و به ویژه ابن عباس، در تفسیر قرآن و توضیح الفاظ آن به اشعار و سخن عرب استشهاد می کردند؟ درحالی که سخنان و اشعار مورد استشهاد آنها از تعبیرات و سخنان افراد قبیله قریش نبوده است.
۳. طرفداران نزول قرآن به لهجه قریش، با استناد به آیه ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ﴾؛ و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم، تا [حقایق را] برای آنان بیان کند. (ابراهیم، ۴)؛ گفته اند رسول خدا ﷺ از قبیله قریش بوده و آن حضرت و نیز قبیله قریش در مکه به سر می بردند. بنابراین، باید قرآن به زبان قبیله پیغمبر ﷺ نازل شده باشد تا بتواند حجت بر آنها باشد. در پاسخ به این استدلال گفته می شود، اگر منظور از واژه «قَوْم» در آیه مذکور، فقط قبیله قریش باشد، باید خداوند در جای دیگر یادآور شود که قرآن به لغت و لهجه قریش نازل گردیده است تا مفهوم آیه برای همه روشن گردد و حال آن که خداوند قرآن را با تعبیر ﴿بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ﴾ (الشعراء، ۱۹۵)؛ وصف کرده است و این تعبیر عام و مجمل است و شامل تمام لهجه های قبایل مختلف عرب می گردد.
۴. طرفداران نزول قرآن به لهجه قریش، استدلال کردند که قریش، فصیح ترین و بلیغ ترین قبایل عرب بوده است؛ چون قریشیان در موسم های خاصی که قبایل دیگر عرب هر سال به مکه می آمدند سخنانی از آنان می شنیدند و از میان سخنان آنها، شیواترین الفاظ و واژه ها و تعبیرات را انتخاب می کردند و آنچه را که گزین کردند، برای آنها فطری گشت تا جایی که دارای فصیح ترین لهجه ها شدند. پس قرآن که فصیح ترین و بلیغ ترین کلام است، به فصیح ترین لهجه ها که لهجه قریش است، نازل شده است. در پاسخ به این استدلال گفته می شود: اگر مطلب این گونه باشد که طرفداران نزول قرآن به لهجه قریش مطرح ساختند، پس چرا دانشمندان لغت، خود را به



رنج و سختی وامی داشتند و به بیابان‌ها روی می‌آوردند تا درباره لغات و واژه‌ها تحقیق و پژوهش کنند و برای آشنایی بیشتر با لغات غریب و نادر و شعر شعراء، از اهل بادیه سؤال می‌کردند؛ درحالی که از قریش و ساکنان مکه استفاده نمی‌کردند؟ عده‌ای از عالمان ادب و لغت، برخی از لهجه‌های عربی را بر بعضی دیگر از نظر فصاحت و شیوایی ترجیح داده‌اند. در میان این لهجه‌های ترجیح داده شده، لهجه قریش یافت نمی‌شود. پس چگونه است که طرف‌داران نزول قرآن به لهجه قریش، از لهجه قریش به عنوان فصیح‌ترین لهجه‌ها دم می‌زنند. مطلب دیگری که در مورد استدلال مذکور جلب نظر می‌کند این است که قریشیان به چه کیفیتی، لغات فصیح را در موسم حج یا سایر اوقاتی که قبایل مختلف عرب به مکه می‌آمدند از سخنان آنها گزین کرده‌اند. آیا خواص و مردم کارآمدی از قریش به این کار قیام کردند و یا عوام و مردم عادی در صدد انجام این مهم برآمدند؟ چنانچه خواص، این مهم و وظیفه را انجام داده‌اند، آنها عبارت از چه کسانی بوده‌اند؟ اگر بگوییم عوام و مردم معمولی قریش این وظیفه را انجام داده‌اند، این سؤال پیش می‌آید که آیا در تاریخ، سابقه دارد که عوام‌الناس یک ملتی در صدد تهذیب لغات و اصطلاحات و تعبیرات زبان خود برآمده باشند؟ پاسخ سؤال اخیر، مسلماً منفی و بلکه معکوس است؛ زیرا عوام هر ملتی به قواعد لغت و اصول آنها هرگز مقید نبوده و نیستند و حتی گاهی لغات و تعبیرات را تحریف و یا آن‌ها را از بیگانگان به طور ناخودآگاه به صورت لغت و زبان ملی دریافت می‌کنند. بدیهی است که چنین کاری را نمی‌توان تهذیب لغت و اصطلاح، و انتخاب تعبیر و لهجه فصیح دانست. مورخان گفته‌اند: داوران بازار عکاظ که شعر برتر را انتخاب می‌کردند، معمولاً از قبیله تمیم بوده‌اند؛ چرا مردم این قبیله را برای داوری انتخاب کردند و مردم قریش را در این کار دخالت ندادند؟ در حالی که قبیله قریش، بنا بر آنچه طرف‌داران نزول قرآن به لهجه قریش گفته‌اند، از قبیله تمیم شایسته‌تر بودند. (حجتی، پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، ص ۲۹۰-۲۹۴) - مترجم.

منشاء قرائات مختلف، خود قرآن است؛ زیرا این کتاب در ابتدا، به لهجه‌های

متعددی نازل گردید. ابن عباس می‌گوید: «قرآن به هفت لهجه (لغت نه حرف) نازل گردید.» (سیوطی، الاتقان، ج ۱، ص ۴۷).

ابتدا در این که چگونه قرآن تلاوت شود، محدودیتی وجود نداشت. برخی افراد مترادف‌هایی از لهجه خود و یا قواعد مربوط به عادت‌های گفتاری خود را به کار بردند. افرادی دیگر از مترادف‌های همان لهجه استفاده کردند. مهم‌ترین چیزی که می‌بایست تحقق می‌یافت، معنای درست آیات نازل شده به [حضرت] محمد ﷺ بود.

یکی از اسباب اختلاف قرائات، اجازه تبدیل کلمه‌ای به مترادف آن از طرف عده‌ای از قاریان است. قرائت «أَصُوْبُ قِيْلًا» در آیه «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيْلًا» (المزمل، ۶)؛ و قرائت «إِلَّا زَقِيَّةً وَاحِدَةً» در آیه «إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَبِيحَةً وَاحِدَةً» (یس، ۲۹)؛ و قرائت «مَرَّوَا فِيهِ» در آیه «كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ» (البقره، ۲۰)؛ نمونه‌های این گونه قرائت‌ها هستند.

به دلایل زیر، تبدیل کلمات قرآن به مترادف آنها را نمی‌توان پذیرفت:

۱. هر کلمه در جمله و آیه، موقعیت خاصی را دارد که کلمه دیگری با آن موقعیت تناسب ندارد ولو آن که مترادف آن باشد. هم‌چنین کلمات مترادف، موقعیتی، خاص خود دارند و وقتی متکلم، همه آنها را به دقت رعایت کند، سخن او بدیع خواهد بود؛ از همین جا، فصیح از غیرفصیح شناخته می‌شود و قرآن کریم از این جهت در حد اعجاز است و در تعیین مواقع کلمات متناسب، برتر از حد توانایی فصحاء عرب است و به همین جهت، آنان در مقابل بلاغت معجزه‌آسای قرآن خاضع شده و به آن اعتراف کرده‌اند. (معرفة، التمهید، ج ۲، ص ۱۰۳؛ مؤدب، نزول قرآن، ص ۷۰-۷۱)؛

۲. تبدیل کلمات قرآن به مترادف آنها مبتنی بر این حدیث است که پیامبر ﷺ فرمود: قرآن به هفت حرف نازل شده است. چگونه می‌توان گفت که رسول خدا ﷺ تبدیل کلمات موجود قرآن را به کلمات دیگر تجویز کرده است، در صورتی که این عمل، اساس و شالوده قرآن را که

معجزه همیشگی است، درهم می‌ریزد؛ اعجاز جاودانی و حجت همگانی بودن آن را سلب می‌کند و شکی نیست که این عمل، قرآن را از درجه اعتبار ساقط کرده و در نتیجه، این آخرین کتاب آسمانی را مهجور و متروک می‌سازد.

۳. خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾؛ بگو: «مرا نرسد که آن را از پیش خود عوض کنم جز آن چه را که به من وحی می‌شود، پیروی نمی‌کنم» (یونس، ۱۰)؛ پس اگر شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مجاز نباشد از پیش خود قرآن را تغییر دهد، چگونه می‌تواند به دیگران چنین اجازه‌ای را بدهد.

۴. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به براء بن عازب دعایی تعلیم فرمود که مشتمل بر این عبارت بود: «و نبیک الذی أرسلت». براء بن عازب به جای کلمه «نبیک» مترادف آن، یعنی «و رسولک» را خواند، رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او اشکال کرد و از این تصرف و تبدیل یک کلمه از دعا منع فرمود. اگر پیامبر صلی الله علیه و آله تا این حد در الفاظ دعا دقت و سخت‌گیری می‌کند و کوچک‌ترین تغییر و تصرف را روا نمی‌دارد، پس چگونه ممکن است اجازه دهد در الفاظ قرآن تغییر و تبدیل ایجاد شود. (خویی، البیان، ص ۱۹۷ - ۱۹۸) - مترجم.

در حدود دوازده سال از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله گذشته بود که عثمان خطرهای ناشی از آزادی قرائت‌ها را برای حال و آینده مسلمانان احساس کرد؛ از همین رو در جهت تهیه متن واحدی برای تمام سرزمین‌های اسلامی، گام‌هایی برداشت. او این اقدام را با یک تدبیر ساده، به منصفه ظهور رساند. مطابق این تدبیر، قرائت‌ها از حالا به بعد به متن واحدی که بر مبنای لهجه قریش نوشته شده بود، محدود می‌شد. لهجه قریش، بدیهی‌ترین گزینه به شمار می‌آمد؛ زیرا لهجه پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

عثمان، نسخه‌هایی از این متن را به مراکز اصلی مناطق فرستاد و فرمان داد که

دیگر نوشته‌های متون قرآنی، محو، پاره‌پاره یا سوزانده شوند.^۱ از آن روز به بعد،

۱. چون انجمن عثمان از تدوین قرآن فراغت یافتند، عثمان دستور داد تمام آن کتبه‌ها، نوشته‌ها، استخوان‌ها، سنگ‌های نازک سپید، چرم‌ها، سفال‌ها و الیاف خرما را که صحابه آورده بودند و آیات قرآنی بر آنها نوشته شده بود، بسوزانند یا پاره‌پاره کنند و بشویند تا ریشه نزاع و اختلاف به کلی از میان برود و همه مسلمانان یک‌پارچه و یکدست به یک متن و یک کلام چنگ زنند و از هر لغزش و اختلافی که بر سر دیگران فرود آمد، مصون و محفوظ مانند او دستور داد هر جا و نزد هر کسی مصحفی مخالف آنچه آنان جمع کرده‌اند یافته شود، دچار حرق و یا خرق شود و مردم را به اطاعت از آن یک نسخه فراخواند. اما واقعاً دامنه این نابودی تا به کجا کشیده، روشن نیست. این را می‌دانیم که هر قدر در نابودی سایر مصاحف، بعدها تلاش شده، کوشش دارندگان مصاحف در مقابله با این تصمیم برای حفظ مصاحف خود بیشتر شده است. اما این که آنها را سوزانده باشند یا پاره‌پاره کرده یا شسته باشند، بحثی است که از دیرباز مورد گفت‌وگوی مسلمانان قرار گرفته است. در احادیث از هر سه مورد آن به زمان عثمان و به دستور او صحبت شده است. البته این بحث دو نکته دارد: یکی سوزاندن آنهاست و دیگری این که اصولاً نابودکردن چنان اسنادی، به هر شکلی که باشد، روا بوده یا نه؟... سوزاندن و یا پاره‌پاره کردن آنها بسته بدان است که روشن شود حرق بوده یا خرق و یا شستن، و بر فرض اثبات هر کدام، اصل مسأله که نابودی آنهاست به جای خود باقی می‌ماند. از جنبه دینی و سیاسی، می‌گویند خلیفه مسلمانان مصلحت جامعه را برای هدف بزرگی که در پیش داشته چنین تشخیص داده و در این کار هم مصیب بوده است. در مقابل، این نکته است که اگر هم از جنبه مذهبی و سیاسی این کار گناهی بر عثمان نباشد، این نکته درخور عنایت است که اینها ذخیره علمی اسلام بود که به کار دانش‌مندان و محققان می‌خورد. در برابر می‌گویند که در این نکته، توجه به زمان و مکان نشده است. ما امروز، از پس چهارده قرن و از دنیای امروز خود که هر شهری کتاب‌خانه و موزه‌ای دارد، صحبت می‌کنیم و فراموش می‌کنیم که مردم آن روزگار هنوز بدان مرحله نرسیده بودند که موزه و کتاب‌خانه درست کنند. یک‌پارچه ساختن جامعه اسلامی و سد باب خلاف و شقاق در کلام الاهی، خیلی مهم‌تر از تتبع و تحقیق درباره لغت و لهجه عرب است. اما در مقابل مطلب مذکور گفته می‌شود: این درست که متحدکردن مسلمانان بر مبنای متن واحد از تحقیق علمی مهم‌تر است و در این هیچ حرفی نیست؛ اما درباره قداست و حرمت آن کتبه‌ها که در محضر رسول خدا ﷺ و زیر نظر آن حضرت تهیه شده بود چه باید گفت؟ در این که این اوراق و استخوان‌ها مدارک اولیه قرآن شمرده می‌شد و نویسندگان نخستین، آن را از دهان مبارک پیغمبر ﷺ شنیده و در حضور شخص او نوشته بودند، حرفی نیست. این کتبه‌های کوچک و گوناگون، حاوی متن درست و متقن آیات الاهی بود و برای عموم مسلمانان تا پایان جهان، جزء نفیس‌ترین و گرانبهاترین و مقدس‌ترین چیزهای دنیا شمرده می‌شد. مشاهدۀ آنها در هر جا و هر وقت، یادآور دوران و شخص پیامبر ﷺ بود؛ به خصوص که پس از نابودی آنها، باز مصاحف دیگری در دست‌ها بود و حتی قاریانی به آنها قرائت می‌کردند و ظاهراً عثمان اقدامی برای نابودکردن آنها به عمل نیاورد. گذشته از این، فراموش نکنیم که وجود آن کتبه‌ها در روشن شدن بسیاری از معضلات و مبهمات قرآن، می‌توانست مؤثر باشد. واقعاً آیا نمی‌شد به کیفیتی، آنها را برای نسل‌های بعد محفوظ داشت؟ (رامیار، تاریخ قرآن، ص ۴۳۰-۴۳۲).



کاملاً بعید است که وجود قرائت‌های مختلف از هر منطقه‌ای، گزارش شود. همان قرائت‌های صحابهٔ پیامبر ﷺ که همهٔ آنها مهر تأیید [حضرت] محمد ﷺ را به منزلهٔ «قرائت‌های صحیح» کتاب الاهی به همراه داشتند. این قرائت‌های مختلف، نخستین ابزارهایی بودند که با کمک آنها آیات قرآنی به مسلمانان مناطق دوردست امپراتوری اسلامی روبه توسعه، منتقل شدند. متن عثمان، با رونق فزاینده و آموزش روزافزون روبه‌رو شد؛ این متن نسبتاً به آسانی منتشر شد؛ زیرا یگانه متن قرآنی بود که برای استفاده مسلمانان همهٔ مناطق قرار داده شده بود و صحابه به اتفاق آرا، تدارک آن را ستوده بودند. این متن، حاصل تحقیقات طاقت‌فرسای گروهی بود که زمام‌دار مسلمانان، آنها را برای این کار، منصوب کرده بود.

پاسخ‌های مختلفی به این سؤالات که قرآن کی و توسط چه کسی برای نخستین بار گردآوری شد، ارائه گردیده است. نسل‌های پی‌درپی، عالمان مسلمان به تجزیه و تحلیل این پاسخ‌ها پرداختند. آنان تلاش کردند این مسأله را با فرض این که نه یک [نوع] جمع‌آوری، بلکه چندین [نوع] جمع‌آوری رخ داده است، حل کنند. اما این نگرش، فقط تلاشی برای ایجاد هماهنگی میان انتساب‌های متعارض بود؛ زیرا بعضی از افراد، آشکارا اظهار داشتند که ابوبکر قرآن را برای نخستین بار گردآورد؛ برخی دیگر، این کار را از آن عمر دانستند؛ درحالی که بقیهٔ افراد، معتقد بودند که عثمان این اقدام را انجام داد. این دو دیدگاه را می‌توان با ایجاد ارتباط میان آنها، با یکدیگر هماهنگ کرد؛ آن‌هم با این فرض که اقدام عثمان، مکمل کار محتاطانه‌ای دانسته شود که سلفش آغاز کرده بود. نولدکه^۱ معتقد است این [تلقی]

۱. ثئودور نولدکه، خاورشناس مشهور آلمانی در دوم مارس ۱۸۳۶ در ماربورگ از شهرهای آلمان متولد شد. وی الهیات، فلسفه و زبان‌های سامی را در دانشگاه‌های گوتینگن، لایپزیک، وین، لیدن و برلین فراگرفت. نولدکه در سال ۱۸۵۶ دکتری مقدماتی خود را با پایان‌نامه‌ای درباره «تاریخ قرآن» به دست آورد. وی این پایان‌نامه را همراه با ملحقاتی تحت عنوان «تاریخ قرآن» در سال ۱۸۶۰ منتشر کرد. نولدکه پس از نود و چهار سال عمر پرکار و پرحاصل در ۲۹ دسامبر ۱۹۳۰ در کارلسروهه بدرود حیات گفت. (نیک‌بین، فرهنگ جامع خاورشناسان، ج ۲، ص ۱۱۳۵ - ۱۱۳۹؛ بدوی، موسوعة المستشرقین، ص ۴۱۷ - ۴۲۰؛ فوک، تاریخ حركة الاستشراق، ص ۲۲۵ - ۲۲۸).

راهی برای برگرداندن این جریان به ابوبکر باقی نمی‌گذارد (نولده
Geschichte des Qurâns, ج ۲، ص ۲۲).

اگر نقش عمر، تنها در توصیه به جمع‌آوری خلاصه شود، چنان‌که شده است، او تنها می‌توانست به ابوبکر چنین کاری را سفارش کرده باشد؛ در این صورت راهی برای انتقال این جریان به عثمان باقی نمی‌ماند. به راه‌حلی نیاز بود تا با کمک آن این مراحل مختلف به یکدیگر پیوند داده شوند. این راه‌حل، نقشی بود که مصحف حفصه ایفا کرد؛ مصحف کسی که هم دختر عمر و هم بیوه پیامبر ﷺ بود. این راه حل، همواره چاره‌ساز نیست؛ زیرا برخی از روایات نقل می‌کنند که عثمان برای نخستین بار قرآن را جمع‌آوری کرد. نویسندگان جدید اروپایی، نقش مصحف حفصه را در ماجرای جمع‌آوری قرآن، بیش از حد بزرگ جلوه داده‌اند. شوالی^۱ می‌گوید: «مصحف حفصه مطمئن‌ترین امر از کل ماجرای جمع‌آوری ابوبکر است»؛ اما آن مصحف در ادبیات جمع‌آوری قرآن این‌گونه نیست (همان، ص ۲۱). بل^۲ می‌گوید: «این مطلب که حفصه نسخه‌ای از قرآن را به صورت صحفی در اختیار داشته، قطعی به نظر می‌رسد.» (بل، *Introduction*، ص ۴۰). وی مدعی است: «در واقعیت داشتن آن مصحف، تردیدی وجود ندارد.» (همان، ص ۴۴).

1. Fr. Schwally,

فریدریش شوالی، خاورشناس آلمانی در سال ۱۸۶۳ دیده به جهان گشود. وی زبان‌های شرقی را از نولده فراگرفت. شوالی در سال ۱۹۱۹ چشم از جهان فرو بست. وی آثاری را به رشته تحریر درآورد که برخی از آنها عبارتند از: تاریخ قرآن، تصحیح المحاسن والمساوی بیهقی، مشارکت در تصحیح طبقات ابن سعد و «قرآن». (عقیقی، المستشرقون، ج ۲، ص ۴۱۰).

2. R. Bell,

ریچارد بل، خاورشناس مشهور اسکاتلندی در سال ۱۸۷۶ دیده به جهان گشود. وی در دانشگاه ادینبورگ در رشته الهیات درس خواند و در این دانشگاه، زبان‌های عبری و عربی آموخت. سپس در آلمان تحصیلاتش را ادامه داد. بل استادیار کرسی عربی و عبری در دانشگاه ادینبورگ بود. وی در سال ۱۹۵۲ درگذشت. (نیک‌بین، فرهنگ جامع خاورشناسان، ج ۱، ص ۲۰۳؛ عبداللہی خوروش، فرهنگ اسلام‌شناسان خارجی، ج ۱، ص ۱۲۰).



آنها به علت عمیق نبودن تحقیقاتشان در مورد روایات مسلمانان، متن عثمان را چیزی بیش از یک نسخه برداری صرف از صحف حفصه نمی دانند؛ (نولدکه، *Geschichte des Qorâns*، ج ۲، ص ۵۶؛ بل، *Introduction*، ص ۴۴). این مطلب بدون تردید نادرست است.

در میان همه روایات جمع آوری متون قرآنی - چه روایاتی که جمع آوری متون قرآنی را به قدمتی همانند زمان ابوبکر، یعنی زمانی که اندکی بیش از یک سال از رحلت پیامبر ﷺ گذشته بود، می رسانند و چه روایاتی که جمع آوری را امری پایان یافته و در زمانی به تأخر زمان عثمان، یعنی دوازده سال پس از رحلت پیامبر ﷺ و یا حتی بعد از این زمان، یعنی زمان مروان بن حکم، می دانند - آن عامل پیوسته و ثابت که همواره به چشم می خورد، نقشی محوری است که چه به منزله کاتب شخص پیامبر ﷺ و چه به منزله گزارش گر ابتکارهای گوناگون خلفا در مورد مسائل قرآنی، به وسیله زید بن ثابت، ایفا شده است.

نتایج مقاله

از بررسی دقیق مطالب جان برتن که از نظر گذشت نکات چندی به دست می آید:

۱. به اعتقاد جان برتن، انگیزه ای که اقدام عثمان را در بحث جمع آوری قرآن رقم زد، هراس و نگرانی از گسترش اختلاف قرائات در میان مسلمانان بود که مبادا آن اختلاف قرائات، مسلمانان را چون یهود و نصارا بر سر کتابشان دچار تفرقه کند.

۲. ماهیت اقدام عثمان، در مقایسه با اقدام ابوبکر، جمع المصحف است. توضیح آن که اقدام ابوبکر، جمع القرآن بود. یعنی وی آیات پراکنده قرآن در نزد افراد را گردآوری کرده و آنها را در یک جا قرار داد؛ ولی به انتشار آن متون گردآوری شده در میان مسلمانان نپرداخت؛ بلکه آن را به عمر داد و از عمر به دخترش حفصه به عنوان میراث شخصی انتقال داده شد. عثمان



که می‌دید فقدان مصحف واحدی در میان مسلمانان سبب اختلاف و چنددستگی شده است، برای پرکردن چنین خلأیی به انتشار متون جمع‌آوری شده توسط ابوبکر پرداخت. البته عثمان این انتشار را همراه با اصلاحاتی انجام داد. آن هم بدین صورت که نظم سور را به ترتیبی که امروزه دیده می‌شود، درآورد. قرائت کردن قرآن را به یک لهجه محدود کرد. توضیح آن که تا عهد عثمان قرائت قرآن به لهجه‌های مختلف عرب، به منظور تسهیل در کار مسلمانان جائز بود. اما عثمان با مشاهده اختلاف قرائات، دریافت که تداوم چنین آزادی در عرصه قرائات، امری است بس خطرناک که باید برای آن چاره‌جویی کرد؛ زیرا هریک از مناطق مهم اسلامی، بر قرائت خاصی اصرار ورزیده و دیگر قرائات را فاقد اعتبار می‌دانستند. تداوم این مسأله، به تفرقه در میان مسلمانان می‌انجامید. به همین منظور، عثمان، محدودیت مذکور را در بحث قرائات قرآن قائل شد. در واقع وی با انتشار متن واحدی که در سایه مساعی جمعی از صحابه پیامبر فراهم آورد، مصاحف را بر مبنای مصحف واحدی یک‌پارچه و هماهنگ ساخت. از همین رو ماهیت اقدام او در حوزه جمع‌آوری قرآن، جمع‌المصحف است. با توجه به ویژگی‌های اقدام عثمان که یاد شد، برتن نظر شوالی و بل را مبنی بر آن که متن عثمان چیزی بیش از یک استنساخ صرف از مصحف حفصه نیست، به ضرر قاطع نادرست می‌داند.

۳. برتن روایاتی را که حاکی از اختلاف قرائتند، جعلی می‌داند. مبنای این دیدگاه، تردیدهای گولت تسیئر در اعتبار تاریخی روایات مربوط به صدر اسلام و نظرات شاخت در جعلی دانستن اسناد احادیث است.

(Burton, *The collection of The Qurân*, 5 - 7, 25 - 26, 42 - 43, 186 - 187, 211; Motzki, «The collection of The Qurân», 11 - 12; Madelung, «review of The Collection of The Qurân», 429).

این مبنا از پشتوانه علمی برخوردار نیست؛ زیرا برخی از حدیث‌پژوهان مسلمان و غیر مسلمان، به نقد شواهد و مستندات این رویکرد شکاکانه نسبت به احادیث اسلامی پرداخته‌اند که در این جا مجالی برای طرح آنها

نیست. (برای اطلاع از نقدهای وارد بر نظرات شکاکانه گلدزیهر و ساخت درباره احادیث، ن.ک:

Motzki, «Hadith: origins and Developments», xx - xxxi; Fueck, «The role of traditionalism in Islam», 28/ 14 - 15; A., zamî, *Studies in Early hadith Literature*, 293 - 299; id. , *On Schacht's Origins of Muhammadan Jurisprudence*, 15, 154 - 156, 165 - 168, 177 - 182, 192; Schoeler, «oral torah and Hadith: transmission, Prohibition of Writing, Redaction», 28, 73, 75, 85; Abbot, *Studies in Arabic Literary Papyri*, 2/ 68 - 72; Robson, «A Revalution of Islamic Tradition», 28/ 30, 169 - 170; Horovitz, «The Antiquity and origin of The Isnad», 28/ 154 - 155;

سزگین، تاریخ نگارش های عربی، ص ۹۷ - ۹۸، ۱۰۵ - ۱۱۷)

فهرست منابع مؤلف

۱. ابن ابی داود، ابوبکر عبدالله، کتاب المصاحف، تصحیح: ای. جفری. قاهره: ۱۳۵۵ ق / ۱۹۳۶ م.
۲. ابن حجر، احمد بن علی بن محمد العسقلانی. فتح الباری. ۱۳ جلدی، قاهره: ۱۳۴۸ ق / ۱۹۳۹ م.
۳. ابویوسف، یعقوب بن ابراهیم الکوفی. کتاب الآثار. حیدرآباد: ۱۳۵۵ ق.
۴. پل، آر. *Introduction to The Qurân*. ادینبورگ: ۱۹۵۳ م.
۵. الدانی، ابوعمر عثمان بن سعید. کتاب المقتنع. تصحیح: ا. پرتسل. استانبول: ۱۹۳۲ م.
۶. السیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر. الاتقان فی علوم القرآن. ۲ جلد در ۱ جلد، حلبی، قاهره: ۱۳۵۴ ق / ۱۹۳۵ م.
۷. الطبری، ابوجعفر محمد بن جریر. جامع البیان عن تأویل آی القرآن. تصحیح: شاکر. ۱۵ جلد تاکنون، قاهره: ۱۹۵۴ م.
۸. نولدکه، تی اچ. *Geschichte des Qurâns*. ویرایش: إف آر. شوالی. ۲ جلدی، لپزیگ: ۱۹۰۹ - ۱۹۰۹ م. GdQ2.

فهرست منابع مترجم

۱. قرآن مجید. ترجمه محمد مهدی فولادوند.
۲. ابن ابی داود السجستانی، عبدالله. کتاب المصاحف. دمشق: دارالتکون للنشر والتوزيع، ۲۰۰۴ م، چاپ اول.
۳. ابن حجر العسقلانی، احمد بن علی. تهذیب التهذیب. بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق، چاپ اول.
۴. البخاری، محمد بن اسماعیل. صحیح البخاری. بیروت: دارالقلم، بی تا، بی جا.
۵. بدوی، عبد الرحمن. موسوعة المستشرقین. بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۸۹ م، چاپ دوم.
۶. الترمذی، محمد بن عیسیٰ. الجامع الصحیح (سنن الترمذی). بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ ق، چاپ اول.
۷. حجتی، محمدباقر. پژوهشی در تاریخ قرآن کریم. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۴ ش، چاپ بیست و یکم.
۸. الخوئی، ابوالقاسم. البیان فی تفسیر القرآن. قم: المطبعة العلمیه، ۱۳۹۴ ق، چاپ سوم.
۹. الذهبی، شمس الدین. سیر اعلام النبلاء. بیت الافکار الدولیة، بی جا: بی تا، بی جا.
۱۰. رامیار، محمود. تاریخ قرآن. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۰ ش، چاپ پنجم.
۱۱. الزرکلی، خیرالدین. الأعلام. بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۸۹ م، چاپ هشتم.
۱۲. سزگین، فؤاد. تاریخ نگارش های عربی. ترجمه: مهران ارزنده و شیرین شادفر. تهران: سازمان چاپ و انتشار وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰ ش، چاپ اول.
۱۳. السیوطی، عبد الرحمن. الاتقان فی علوم القرآن. بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۱ ق، چاپ اول.
۱۴. _____ . الدر المنثور فی التفسیر المأثور. بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱ ق، چاپ اول.
۱۵. الطبری، محمد بن جریر. جامع البیان عن تأویل آیات القرآن. قاهره: مرکز البحوث و الدراسات العربیة و الاسلامیة، ۱۴۲۲ ق، چاپ اول.



۱۶. العالمی، جعفر مرتضی. حقائق هامة حول القرآن الكريم. قم: مؤسسة النشر الاسلامی، بی تا، چاپ اول.
۱۷. عبداللهی خوروش، حسین. فرهنگ اسلام شناسان خارجی. اصفهان: مؤسسه مطبوعاتی مطهر، ۱۳۴۴ ش، بی جا.
۱۸. عسکری، مرتضی. القرآن الكريم و روایات المدرستین. بیروت: شركة التوحيد للنشر. ۱۴۱۷ ق، چاپ اول.
۱۹. العقیقی، نجیب. المستشرقون. قاهره: دارالمعارف، بی تا، چاپ چهارم.
۲۰. فوک، یوهان. تاریخ حركة الاستشراق. نقله عن الألمانية: عمر لطفى العالم. بیروت: دارالمدار الإسلامی، ۲۰۰۱ م، چاپ دوم.
۲۱. القرطبی، محمد بن احمد. الجامع لاحکام القرآن. بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۰ ق، چاپ اول.
۲۲. الكلینی، محمد بن یعقوب. الکافی. تهران: دارالکتب الاسلامیة، بی تا، بی جا.
۲۳. الکورانی، علی. تدوین القرآن. قم: دارالقرآن الکریم، بی تا، چاپ اول.
۲۴. مؤدب، رضا. نزول قرآن و رؤیای هفت حرف. قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۶ ش، چاپ دوم.
۲۵. معرفت، محمد هادی. التمهید فی علوم القرآن. قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۴۱۰ ق، چاپ سوم.
۲۶. _____ . صيانة القرآن من التحريف. قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۳ ق، چاپ اول.
۲۷. النیسابوری، مسلم بن الحجاج. الجامع الصحيح. بیروت: دارالفکر، بی تا، بی جا.
۲۸. نیکبین، نصرالله. فرهنگ جامع خاورشناسان مشهور و مسافران به مشرق زمین. تهران: انتشارات آرون، ۱۳۸۰ ش، چاپ دوم.

29. Abbot, Nabia. *Studies in Arabic Literary Papyri II: Quranic Commentary and tradition*. Chicago: The University of Chicago Press, 1967.

30. Aḏamī, Muḥammad Muṣṭafā. *On Schacht's Origins of Muhammadan Jurisprudence*. Oxford: Oxford University Press, 1996.

31. _____. *Studies in Early Hadith Literature*. Indianapolis: American trust Publications U.S.A, 1978.

32. Burton, John. *The Collection of The Qurân*. Cambridge: Cambridge University Press, 1977.

33. Fueck, Johann. «The role of traditionalism in Islam», *Hadith*, General editor: lawrance I. Conrad, Great Britain, Cromwell press, 2004.

34. Horovitz, Josef, «The Antiguit and origin of The Isnâd», *Hadith*, General editor: lawrance I. Conrad, Great Britain, Cromwell Press, 2004.

35. Madelung, Wilferd, «review of The collection of The Qurân», *International Journal of middle East studies* 3, 1979.

36. Motzki, Harald, «The collection of the Qurân: A Reconsideration of Western Viewe in Light of Recent Methodological Development», *Der Islam* 78, 2001.

37. _____, «Hadith: Origins and Developments», *Hadith*, General editor: lawrance I. Conrad, Great Britain, Cromwell Press, 2004.

38. Robson, James, «The isnâd in Muslim tradition», *Hadith*, General editor: lawrance I. Conrad, Great Britain, Cromwell Press, 2004.

39. Schoeler, Gregor, «oral torah and hadith: transmission, prohibition of Writing, Redaction», *Hadith*, General editor: lawrance I. Conrad, Great Britain, Cromwell Press, 2004.

